

# رساله تشکیک

ترجمه رساله التشکیک  
اثر ملا عبدالله بهابادی یزدی؛

تحقیق و تصحیح  
سید رضا هدایتی

ترجمه  
دکتر عباس مهرگان

کنگره بین المللی ملا عبد الله بهابادی یزدی ؛  
دی ماه سال 1396

77	سخن دبیر علمی کنگره.....
83	مقدمه.....
83	زندگی علمی علامه بهابادی.....
90	درباره رساله تحقیق التشکیک.....
92	گزارشی از فرایند تحقیق و تصحیح رساله موجود.....
99	مقدمه مترجم.....

105.....	رساله تشكيك علامه بهابادی
111.....	تحقيق در باب
111.....	مقوله تشكيك
187.....	منابع

### سخن دبیر علمی کنگره

بر این اعتقادیم که اهتزاز پرچم پر افتخار تشیع علوی در دنیای معاصر، و استمرار تلالو این نماد جهاد و اجتهاد در آینده جهان، بدون هر تردیدی، مدیون تلاش‌ها و مجاهدت‌های علمای راستین شیعی است که طی قرون متمادی، با تکیه بر الطاف بی‌کران الهی، و با تحمل رنج‌ها و مشقت‌های فراوان علمی و عملی، و با بهره‌گیری از درایت و زمان‌شناسی تحسین برانگیز، به این توفیق نائل آمده‌اند که با غنا بخشیدن به دانش دینی، مشعل هدایت را برای همیشه در گذرگاه انسان‌ها روشن بدارند.

خداوند بزرگ را شاکریم که با هدایت خویش، ما را با وظیفه خود جهت حرکت در مسیر این عالمان فرزانه و نیز نشر آثار این قافله‌سالاران جهاد و اجتهاد آشنا و موفق ساخت. به ویژه او را شکر می‌گوییم که ما را در بازشناسایی آثار و شخصیت بزرگ علامه بهابادی، این عالم برجسته شیعی، یاری نمود.

از علامه عبدالله بهابادی تا به امروز نزدیک به بیست کتاب به

زبان‌های فارسی و نیز عربی مورد شناسایی قرار گرفته و به دست عالمان و نیز طالبان دانش و علم رسیده است که همگی در حوزه خود قابل توجه و مطالعه و دقت هستند و هر کدام توانسته‌اند در حوزه علمی مورد نظر، به پیشبرد دانش دینی تشیع یاری فراوان رسانده و به طور خاص به روحانیون و طلاب حوزه‌های علمیه جهت فراگیری علوم اسلامی کمک‌های قابل توجه و بی‌نظیری نمایند. آثار این عالم شیعی به طور کل از چنان عمق و محتوای علمی غنی و اثر بخشی برخوردار است که توانسته است نام بزرگ و گران‌قدر ملا عبدالله را در جرگه کسانی قرار دهد که آثار علمی آنها پس از سپری شدن قرون متمادی هنوز هم منبعی غنی و الهام بخش برای طالبان علوم دینی است و دین پژوهان حوزه‌های علمیه تشیع آن آثار را به عنوان متون درسی خود انتخاب نموده و فرا می‌گیرند. علامه بهابادی که از هوشی سرشار برخوردار بود موفق شد به مدد لطف الهی در حوزه‌های دیگری نیز توانایی‌های ذهنی و فکری خود را به عرصه ظهور برساند و با نوشتن کتاب‌های فراوان، خود را در قامت عالمی برجسته و توانا در زمینه‌های گوناگون علمی معرفی نماید. با توجه به آثار این عالم بزرگوار که در زمینه‌های متفاوت به رشته تحریر درآمده است می‌توان علامه را علاوه بر یک منطق دان و فیلسوف اسلامی موفق، یک مفسر، فقیه و الهیات دان شیعی نیز برشمرد، همان‌طور

که شهید مرتضی مطهری رحمه الله علیه در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام او را، علی رغم ادعای بعضی از افراد، هم اهل معقول و هم اهل منقول دانسته است.<sup>1</sup>

ملا عبدالله علاوه بر شخصیتی علمی و اهل فضل، عالمی اهل عمل نیز بود. مراتب علمی آن دانشمند بزرگ سبب نشده بود که مانند بعضی از دیگر علماء، از جامعه و نیز سیاستمداران حاکم دوران زندگی خویش فاصله بگیرد. او در تعامل با حاکمان عهد و زمانه خود یعنی شاهان سلسله صفویه به این درک اجتهادی رسیده بود که با برقراری اولین حکومت سیاسی در ایران که شیعیان را نه تنها تحت فشار قرار ندادند بلکه از آنان حمایت نیز می‌کردند، همکاری علماء شیعه با آنان جایز می‌باشد. به پیروی از این درک اجتهادی بود که ملا عبد الله وظیفه خزانهداری حرم شریف حضرت مولا امیر المومنین علی<sup>7</sup> را از جانب سلاطین صفویه بر عهده گرفت و به این ترتیب نشان داد که بر همکاری با حکومت سیاسی، در صورتی که حاکمان قصد از بین بردن تشیع را نداشته باشند، از لحاظ شرعی هیچ گونه اشکالی وارد نیست و این همکاری حتی می‌تواند اولویت و ضرورت نیز داشته باشد تا به وسیله آن بتوان به مؤمنان و مردم کمک نمود و مشکلات آنان را حل نمود.

---

1. مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: صدرا، 1362.

در فضایل علامه ملا عبدا لله بهابادی بیش از این می‌توان نوشت اما برای رعایت اختصار، لازم است در اینجا به اثر ارزشمند او یعنی رساله تحقیق التشکیک که اینک برای اولین بار به همراه ترجمه تحت اللفظی آن به فارسی منتشر می‌شود، اشاره شود.

رساله تحقیق التشکیک که اینک پس از گذراندن مراحل متعددی از تحقیق، تصحیح، تطبیق، و ویراستاری تخصصی با حضور اهل علم ارائه می‌گردد، یکی از آثار گرانسنگ علامه بزرگ، ملا عبدالله بهابادی است که بیان‌گر میزان عمق اندیشه‌های فلسفی او می‌باشد.

رساله تحقیق التشکیک، رساله‌ای است که حاوی تعلیقات علامه بهابادی بر شرح و حواشی شرح تجرید قوشچی می‌باشد. او در این رساله، که در ظاهر چندان حجیم نیست، اما در عمق و محتوا، بسیار گران و پربار است، به بررسی مسئله تشکیک در ذات و تشکیک صدق یک کلی بر افراد آن می‌پردازد. او در این بررسی عمیق خود، ضمن بیان نقدهای خود و دیگران، و نیز بیان پاسخ‌های خود و سایر علما به نقدهای ذکر شده، به آراء بزرگان دانش فلسفه اشاره می‌کند. او علاوه بر آن، جدای از نظرات علامه جلال‌الدین دوانی، که این رساله حاشیه‌ای بر اندیشه‌های او است، به اندیشه‌های بزرگانی مانند سید صدر الدین دشتکی، و غیاث الدین منصور دشتکی نیز به طور مداوم اشاره کرده و به نقد و بررسی

آنها می‌پردازد.

امیدواریم که این رساله پربار فلسفی، که با همت و تلاش کنگره بین‌المللی آخوند ملاعبدالله بهابادی یزدی، پس از گذراندن مراحل متعدد بازبینی، آماده گردیده است، مورد استفاده کامل فلاسفه، دانشمندان، اساتید، طلاب و دانشجویان در رشته‌های گوناگون علمی و فلسفی قرار گیرد.

در این جا لازم است از شورای محترم سیاست‌گذاری کنگره بین‌المللی آخوند ملاعبدالله بهابادی یزدی و نیز از رئیس محترم مرکز احیای آثار اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، حجت‌الاسلام اسدعلیزاده جهت توجهات ویژه به مسئله احیای آثار علامه بهابادی تشکر و قدر دانی صورت گیرد. هم چنین لازم است از آقای سید رضا هدایتی جهت تحقیق، بررسی و مقایسه نسخ مختلف این اثر، و نیز از دکتر عباس مهرگان جهت ترجمه این اثر گرانسنگ و پیچیده فلسفی به زبان فارسی و ارائه آن به جامعه فارسی‌زبانان، تشکر و تقدیر فراوان به عمل آید. در انتها از زحمات حجت‌الاسلام المسلمین شیخ مصطفی هروی و آقایان رمضان علی قربانی و حسن محمدی نیز تشکر می‌گردد.

دبیر علمی کنگره بین‌المللی آخوند

ملاعبدالله بهابادی یزدی

حسن عبدی پور



## مقدمه تحقیق

### زندگی علمی علامه بهابادی

ملا نجم الدین عبدالله بن شهاب الدین حسین الیزدی البهابادی در اوایل قرن دهم هجری در شهر بهاباد<sup>1</sup> به دنیا آمد. پدرش از متدینین این منطقه بود و از جایگاه اجتماعی بالایی نزد مردم منطقه برخوردار بود. تاثیر عمیق دین باوری خانواده و به ویژه پدر، ملا عبدالله نوجوان را نه تنها به دینداری، بلکه به شناخت عمیق و عالمانه دین تشویق نمود. وی پس از فراگیری دروس مقدماتی در زادگاه خود، برای تحصیل علوم دینی به شیراز و اصفهان

---

1. بهاباد در 210 کیلومتری جنوب شرقی شهر یزد و بین دو رشته کوه قرار دارد. ر.ک: جغرافیای کامل ایران، ص 1371. یادآوری این نکته ضروری است که در برخی منابع، نسبت ملا عبدالله بهابادی به اشتباه شهابادی نوشته شده است که به احتمال زیاد اشتباه نوشتاری بوده است؛ چرا که اساساً در استان یزد منطقه‌ای به نام شهاباد وجود ندارد (ریحانة الأدب، ج 6، ص 390).

سفر کرد. در شیراز علاوه بر تحصیل، به تدریس نیز مشغول گردید. او مدتی را نیز در جوار مرقد حضرت علی<sup>7</sup> در نجف اشرف به بحث و تدریس مشغول بود. حاشیه معروف وی بر کتاب *تهذیب المنطق*<sup>1</sup> سعدالدین تفتازانی<sup>2</sup> ثمره همین دوران پر بار می‌باشد. ملا عبدالله در شیراز نزد امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی<sup>3</sup> به کسب معارف دینی مشغول شد. او در این ایام از جلالت علمی بالایی برخوردار بود. همچنین از اساتید دیگر ملا عبدالله، می‌توان از جمال الدین محمود شیرازی<sup>4</sup> - که شهرت زیادی داشت - نام برد.

- 
1. تهذیب المنطق والكلام، رساله‌ای است مشهور از تفتازانی در منطق و کلام که ملا عبدالله معروفترین و مشروحترین حاشیه خود را در شرح آن نگاشته است.
  2. سعدالدین مسعود بن عمر بن عبدالله هروی الخراسانی تفتازانی، فقیه، متکلم، منطق دان و ادیب ایرانی است که در تفتازان از توابع شیروان، در سال 722 قمری بدنیا آمده و 792 قمری وفات یافته است. ر.ک: دانشنامه جهان اسلام.
  3. وی فرزند بزرگ و صاحب منصب علامه صدرالدین محمد دشتکی سید سند بوده و در سال 896 قمری در دشتک شیراز به دنیا آمد. او از بنیان گذاران مدرسه منصوریه بود که به جهت علاقه به پدر آن را بنا کرد. غیاث الدین در زمان شاه اسماعیل اول مأمور تعمیر رصدخانه مراغه شد که البته به دلایلی این مهم تحقق نیافت. دشتکی در زمان سلطنت شاه طهماسب اول به مقام صدارت رسید و حدود ده سال پس از عزل در 948 هجری قمری درگذشت و در کنار قبر پدرش در مدرسه منصوریه به خاک سپرده شد. (ر.ک: کاکائی، غیاث الدین منصور دشتکی و فلسفه عرفان، ص 67).
  4. او از شاگردان برجسته جلال الدین محمد دوانی بوده و صاحب تصانیف بسیاری است. اگر چه آثار زیادی از او به جا نمانده است. جمال الدین به طور قطع در سال 960 - 965 قمری در حوزه فلسفی شیراز حضور داشته و پس از فوت جلال الدین سمت استادی را عهده‌دار بود. درباره تاریخ وفات و تولد او چیزی ثبت نشده است.

وی چندین حاشیه بر کتب علامه دوانی<sup>1</sup> و دیگران دارد. وی همراه با جناب مقدس اردبیلی<sup>2</sup> و میرزا جان باغنوی<sup>3</sup> شیرازی نزد جمال الدین محمود، علوم عقلی را در شهر اصفهان فراگرفتند.<sup>4</sup> این سه از شهیرترین دانشمندان علوم عقلی و نقلی بوده‌اند که تا کنون نیز از آثار پربرکت علمی آنها بهره‌های فراوانی برده می‌شود.

شخصیت علمی علامه بهابادی که ساخته و دست پرورده بزرگان و فحول علوم عقلی و نقلی زمان خویش بود، خود سازنده شخصیت‌های علمی بسیار مبرزی در دنیای تشیع گردید. معارف شیعی در عرصه‌های گوناگون از دانش مستقیم یا غیر مستقیم این فقیه و فیلسوف بزرگ بهره‌ها برده و نیز در حال حاضر می‌برد. از برجسته‌ترین شاگردان وی می‌توان از سه تن از علمای به نام و صاحب سبک در علوم عقلی و نقلی نام برد که عبارتند از جناب شیخ

- 
1. از دانشمندان به نام ایرانی، زاده «دوان» در شمال شرق کازرون، به سال 830 هجری دیده به جهان گشود. او پس از تعلیم و تعلم بسیار، و تربیت شاگردانی به نام، و نیز تألیف آثار زیادی درباره علوم عقلی و حواشی بسیار، در سال 908 هجری مقارن با ظهور شاه اسماعیل صفوی درگذشت و در همان روستای دوانه به خاک سپرده شد. شرح زندگانی جلال الدین دوانی، علی دوانی، ص 61-64.
  2. احمد بن محمد اردبیلی صاحب مجمع الفائدة والبرهان متولد قرن 10 در اردبیل و متوفی 993 قمری در شهر مقدس نجف.
  3. ملاحیبیب الله باغنوی شیرازی معروف به ملا میرزا خان درگذشته 995 یا 994 قمری بوده و تولد او در حدود 930 ثبت شده است. *روضات الجنات*، خوانساری، ج 1، ص 119.
  4. *ریاض العلماء*، میرزا عبدالله افندی، ج 4، ص 190.

بهاء الدين (شيخ بهایی) که حاشیه‌ای بر حاشیه - استاد خود ملا عبدالله - در شرح ملا جلال‌الدین محمد دوانی بر تهذیب المنطق تفتازانی نوشته است.<sup>1</sup> عالم بزرگ دیگری که افتخار شاگردی علامه بهابادی را داشته است حسن بن زین‌الدین<sup>2</sup> فرزند شهید ثانی است که خود دارای تصانیف و تالیفات بسیاری بوده و کتاب معالم وی از کتب درسی حوزوی می‌باشد.<sup>3</sup> و سومین عالم بزرگ شیعی که باید با کفایت ملا عبدالله به جامعه تشیع و بلکه به دنیای اسلام ارائه شد، سیدمحمد بن علی بن حسین موسوی عاملی<sup>4</sup> است که خود از فقهای بزرگ و برجسته عالم تشیع بوده و آثار و تالیفات متعدد و بسیار سودمند او موجب رشد دانش شیعی در دنیا گردیده است.<sup>5</sup>

علامه بهابادی بی‌تردید از سرآمدان علم و دانش در زمان خود و نیز از زمره بزرگان تاریخ همیشه جاوید علم و معرفت و فقاہت

---

1. ریاض العلماء، ج 5، ص 98.

2. ملقب به جمال‌الدین - مشهور به صاحب معالم - فرزند بزرگوار شهید ثانی که به سال 959 هجری متولد شد و در سال 1011 هجری پس از عمری مجاهدت علمی درگذشت و در «جبع» لبنان مدفون گشت.

3. ریحانة الأدب، محمدعلی مدرس، ج 3، ص 393.

4. وی به سال 946 قمری در جُبع عامل لبنان به دنیا آمد و از جایگاه علمی بالایی برخوردار شد که از جمله مهم‌ترین تالیفات او مدارک الأحکام فی شرایع الاسلام می‌باشد. عاملی در 1009 هجری درگذشت و در همان زادگاه خود در جنوب لبنان به خاک سپرده شد.

5. ریحانة الأدب، ج 3، ص 393.

شیعی است. بزرگی مرتبه علمی او هم بر هم عصران و معاصرانش روشن بوده است و هم پس از او، علمای عالم اسلام دائماً از او به بزرگی و احترام و شکوه و افتخار یاد کرده‌اند. درباره وی آمده است: «هو کان خازن الحرم الشریف الغروی من قبل السلاطین الصفویة وكذلك ولده خزنة الحرم الشریف و الیه تنتسب الطائف المشهورة ببیت الملاً الموجودة الآن فی النجف».<sup>1</sup> بر این اساس ملا عبدالله علاوه بر این که در حوزه علم به فعالیت مشغول بوده، در پرتو رابطه علما با دربار صفویه، مسئولیت کلیدداری حرم شریف علی<sup>7</sup> نیز بوده است که در آن دوران جایگاه ویژه‌ای به مسئول آن می‌بخشید. علاوه بر این درباره وی گفته شده است که پیوسته مشغول تألیف بوده و صاحب أمل الآمل از او به عنوان عالم جلیل امامی یاد کرده است.<sup>2</sup> دلیل این همه بزرگداشت که تا امروز نیز ادامه دارد، چیزی نیست جز عظمت روحی و معنوی این عالم عارف از سویی، و گسترده‌گی دامنه علم و دانش آن علامه دهر. او نه تنها در زهد و تقوی از پیش کسوتان و عارفان سالک بود، بلکه در مسیر علم و دانش نیز قافله سالاری بی‌بدیل و شایسته بود. دلیل روشن این قافله سالاری و سرآمدی، حیطة وسیع علمی است که علامه بهابادی در آن معلم و استاد

---

1. اعیان الشیعة، ج 8، ص 53.

2. فهرست التراث، ج 1، ص 810.

بی‌بدیل بود. او با استفاده از هوش سرشار و استعداد بی‌کران خدادادی، که بی‌شک عطیه‌ای آسمانی برای او و نیز برای شیعیان عالم بود، در عرصه‌های مختلف علمی به تدریس و تحقیق و تالیف پرداخت و در تمامی این عرصه‌ها نیز، به اعتراف اهل فن از بزرگان علوم دینی، پیشاهنگ و جلودار بود. دامنه علم او از فقه و شریعت اسلامی و شیعی آغاز می‌شد و اصول فقه، منطق، فلسفه، معانی و بیان، کلام و تفسیر قرآن، همه را در بر می‌گرفت. از جمله مهم‌ترین تألیفات وی - که شهرت ملا عبدالله بیشتر بدان خاطر بوده است می‌توان از *حاشیه تهذیب المنطق*<sup>1</sup> نام برد که حاشیه‌ای است که او به زبان عربی بر *تهذیب المنطق* تفتازانی نوشته است. علاوه بر این تألیفات و حواشی بسیاری برای ملا عبدالله ذکر کرده‌اند که برخی از آنها عبارتند از:

1. حاشیه بر مختصر تفتازانی؛
2. حاشیه بر مطول تفتازانی؛
3. التجارة الرابعة في تفسير السورة و الفاتحة؛
4. شرح قواعد در فقه شیعه؛
5. حاشیه بر حاشیه شریفه؛
6. حاشیه بر حاشیه بر شرح شمسیه؛

---

1. معروف‌ترین اثر ملا عبدالله که از مفصل‌ترین شرح‌هایی است که بر *تهذیب المنطق و الکلام* تفتازانی و در ضمن یک مقدمه، پانزده فصل و یک خاتمه نوشته شده است.

7. الدرّة السنّية فی شرح الرسالة الألفية الشهيدية؛

8. شرح العجالة ؛

9. حاشیه بر حاشیه شرح جدید تجرید (قدیم دوانی)؛

10. حاشیه بر حاشیه شرح تجرید (جدید دوانی)؛

11. حاشیه بر حاشیه شریفیه و جلالیه ؛

12. حاشیه بر مبحث جواهر از شرح تجرید؛

13. حاشیه بر مبحث موضوع علم از حاشیه دوانی.

علاوه بر حواشی مذکور، وی حاشیه‌ای بر حاشیه خطایی<sup>1</sup> دارد که در علم معانی و بیان بوده و ملا عبدالله آن را در حاشیه نظام الدین عثمانی خطایی<sup>2</sup> بر مختصر و مطول تفتازانی به رشته تحریر در آورده است.<sup>3</sup> از آن رو که حاشیه ملا عبدالله بر تفتازانی مورد توجه بسیاری از علما و دانشمندان علم فلسفه و منطق قرار گرفت، از شهرت فراوانی برخوردار شد. حاشیه او از زمان خود وی تا کنون، از استقبال زیادی برخوردار بوده است به گونه‌ای که بیش از 20 حاشیه در حاشیه ملا عبدالله از سوی مشهورترین علما نوشته شده

---

1. ملا عبدالله بهابادی صاحب حاشیه، احمد ترجمی، ص 70 - 71.

2. نظام الدین عثمانی المتوفی 901 هجری کتابی در شرح تلخیص المقال دارد که چند تن از علما بر آن حواشی و شرح‌هایی نگاشته‌اند که حاشیه ملا عبدالله بر آن از بارزترین آنهاست. (هدیه العارفین، ج 1، ص 587، الرقم 4262).

3. الاعلام، خیرالدین الزرکلی، الجزء الرابع، ص 80.

است.<sup>1</sup>

### درباره رساله تحقيق التشكيك

از جمله تألیفات ملا عبدالله رساله *التشكيك* است که در واقع تعلیقات وی بر شرح و حواشی شرح تجرید قوشچی می‌باشد. این شرح و حواشی بر تجرید توسط علامه دوانی نگاشته شده که به حواشی سه‌گانه «قدیمه»، «جدیده» و «اجد» معروف شده است.

توضیح این که جلال الدین دوانی حاشیه‌ای را بر شرح *التجرید* قوشچی نوشته است که مورد نقد جناب سیدصدرالدین دشتکی<sup>2</sup> واقع شده و بر آن ردیه‌ای نوشته است که در حاشیه‌ای دیگر از سوی دوانی به آن پاسخ داده شده، و به این ترتیب صدرالدین اعتراضات خود را نسبت به آن و پاسخ‌ها در حاشیه‌ای ارائه می‌دهد که این بار نیز توسط دوانی در حاشیه‌ای دیگر پاسخ داده شده و اعتراضات سیدصدرالدین رد می‌شود که این سه حاشیه در یک مجموعه به نام

1. *الذریعة*، آقا بزرگ، ج 6، ص 6260.

2. سیدصدرالدین محمد از فیلسوفان حوزه فلسفی شیراز در قرن نهم، متولد 828 هجری، دارای آثار فراوانی درباره علوم عقلی، وی از سادات حسینی بوده و گفته شده است که اجدادش از روی تقیه به تدریس کتب اهل سنت می‌پرداختند. علوم عقلی را نزد سیدفاضل مسلم فارسی فرا گرفت. و سرانجام گروهی از طایفه ترکمان او را در 903 هجری به قتل رساندند. فسائی، ج 1، ص 359 و ج 2، ص 1040.



الطبقات الجالیه، و نیز دو حاشیه صدرالدین در مجموعه‌ای به نام طبقات صدریه آورده شده‌اند. البته پس از پاسخ سوم دوانی در حاشیه «اجد»، دیگر صدرالدین از دنیا رفته بود که فرزند وی امیر غیاث الدین منصور در صدد پاسخ برآمده و ردیه‌ای بر حاشیه «اجد» دوانی زده است. بر این اساس، صدرالدین دشتکی برخلاف فلاسفه مشهور همه «محمولات و صفات ذاتی و عرضی را به یک وجود حقیقی موجود دانسته است و این اعتقاد را بر اصل تشکیک وجود پایه گذاشته به این معنا که اصل تشکیک این است که وجود فردی و شخصی هر چیزی مشتمل بر مراتب گوناگونی است و همه این مراتب مندرج در یک وجود بسیط و بدون جزء هستند».

با توجه به این، دوانی نیز در بحث از حقیقت، در واقع مرادش «هستی» می‌باشد و هستی در نظرش واحد و قائم به ذات است و هیچ‌گونه کثرت و تعددی در آن راه ندارد. او نه تنها کثرت نوعی و کثرت فردی را از ساحت هستی سلب می‌کند، بلکه به کثرت تشکیکی و نومراتب بودن هستی نیز قائل نیست و کثرت را در ماهیاتی می‌داند که با وجود نسبت پیدا می‌کنند. بنابراین، موجود بودن ماهیت جز منسوب بودن به وجود معنای دیگری پیدا نمی‌کند. ملا عبدالله با در نظر گرفتن همه حاشیه‌های دوانی و پاسخ‌های صدرالدین و نیز استاد خود غیاث الدین، تعلیقات خود را تحت

عنوان تحقیق التشكيك می‌نگارد. او در این رساله، بخشی از مطالب مربوط به تشکیک از دوانی را با عنوان «قوله» آورده و سپس در نقد و بررسی آنها اعتراضات صدرالدین را ذکر می‌کند و پس از آن، در رد و یا تقویت نظرات هر کدام از طرفین، با عنوان «أقول» نظرات خود را بیان می‌کند.

ملا عبدالله در این رساله، جهت بیان هر کدام از نظرات، به آرای بزرگان و دانشمندانی مانند شیخ الرئيس ابو علی سینا، میرشریف جرجانی، تفتازانی، و خواجه نصیر الدین طوسی استناد می‌کند و در این راستا قول دوانی را با «کلامه» (قدس سرّه)، اعتراضات صدرالدین را با عنوان «سید سند»، و اقوال غیاث الدین را با عنوان «کلام الأستاذ» بیان کرده است. اگر چه گاهی به نظر می‌رسد در این متن منظور از سید سند، دشتکی دوم باشد و نیز گاهی از جلال الدین دوانی به عنوان «استاذ» یاد کرده و مطالب او را با این عنوان بیان می‌کند.

#### گزارشی از فرایند تحقیق و تصحیح رساله موجود

مطابق آنچه که آقا بزرگ در *النریعه*<sup>1</sup> آورده است، نسخه‌ای از این رساله به خط سید محمدعلی موسوی در سال 1018 هجری به

1. ج 11، ص 148، الرقم 928.

رشته تحریر در آمده است که به نظر می‌رسد قدیمی‌ترین نسخه *التشکیک* باشد. این نسخه در تملک جلال الدین محمد بن قطب‌الدین محمد الاصفهانی در کتابخانه «التستریه» نجف اشرف بوده است که متأسفانه دسترسی بدان امکان‌پذیر نشده است. بر این اساس مبنای تحقیق حاضر، سه نسخه موجود از مجلس شورای اسلامی می‌باشد. این نسخ عبارتند از:

**نسخه اول یا نسخه «الف»:** این نسخه 23 صفحه و هر صفحه به طور میانگین دارای 20 سطر می‌باشد. ناسخ آن بر اساس آنچه که در پایان نسخه آمده است، جناب محمد صالح الکوکدی جربادقانی<sup>1</sup> می‌باشد و آن را در ربیع الأول 1053 ه.ق. به اتمام رسانده است. در این نسخه نیز همانند نسخه «ب» شروع رساله با عبارت «تحقیق التشکیک اللهم بالهامک وازاحة الشکوک» و پایان آن به آیه شریفه «یفقهوا قولی» می‌باشد. این نسخه اگر چه نسبت به نسخه «ب» افتادگی دارد، اما به خط عربی بوده و از حیث عبارت نسبت به آن بهتر است؛ هر چند به نظر می‌رسد هر دو ناسخ نسخه‌های «الف» و «ب» نسبت به عبارات فلسفی آشنایی کامل نداشته‌اند، اما در این نسخه عبارات، صحیح‌تر و شیواتر بیان شده است.

---

1. در منابع چیزی درباره شرح این ناسخ یافت نشد.

**نسخه دوم یا نسخه «ب»:** این نسخه 30 صفحه است که در هر صفحه به طور میانگین 19 سطر وجود دارد. ناسخ آن بر اساس آنچه که در پایان نسخه آمده است، شخصی به نام ابوالمجن الكوبانی<sup>1</sup> می‌باشد که ظاهراً به دستور شخص دیگری به نام عبدالله آن را به سال 1048 هجری نسخ کرده و آن را در قصبه کوبان 22 ربیع الثانی به اتمام رسانده است. شروع این نسخه - که موسوم به نسخه «ب» می‌باشد - با عبارت «تحقیق التشکیک اللهم بالهامک وازاحة الشکوک» بوده و با آیه شریفه «یفقهوا قولی» به پایان می‌رسد.

در این رساله و در پایان، پس از بیان اسم ناسخ و تاریخ اتمام تحریر نسخه، صفحه‌ای دیگر به خط خود ناسخ وجود دارد که با عنوان «مغلطه» آورده است که بحث جداگانه‌ای از منطق می‌باشد و احتمالاً جهت فایده‌ای آورده است، چرا که خیلی مرتبط با بحث تشکیک نمی‌باشد و البته معلوم نیست از خود ملا عبدالله باشد.

این نسخه به خط نستعلیق بوده و با این که حداقل به خط عربی نیست، و به رغم این که دارای اشکالات فراوانی از لحاظ ادبی بوده، اما به جهت این که نسبت به دو نسخه دیگر کامل‌تر است، در تحقیق این رساله از اهمیت بیشتری برخوردار است.

---

1. در منابع چیزی درباره شرح حال وی یافت نشد.

نسخه مذکور دربردارنده مطالبی می‌باشد که لازمه تکمیل مبحث تشکیک می‌باشد و این مباحث از نسخه دیگر افتاده و یا توسط ناسخ حذف شده است. از جمله، چهار صفحه از این نسخه در نسخه دیگر موجود نیست که از صفحه 12 با جمله «أن یکون امرا متحققاً وحمل کلامه علی التنظیر» شروع شده و در ص 16 با جمله «بأنه یستلزم المطلق یجوز» پایان پذیرفته است. البته جهت اتقان مباحث، همه افتادگی‌های این نسخه با توجه به نسخ دیگر اصلاح شده است. این نسخه با عنوان «تعلیقات بر شرح و حواشی شرح تجرید» در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره 10307 موجود است.

**نسخه سوم با نسخه «ج»:** این نسخه به خط عربی و در 20 صفحه نگاشته شده که هر صفحه به طور میانگین دارای 20 سطر می‌باشد. این نسخه در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود می‌باشد و همچون نسخه «ب» کامل‌تر از نسخه «الف» می‌باشد. این نسخه هر آنچه که در نسخه «ب» آمده است را دارا است و علاوه بر این در خیلی از عبارات روان‌تر از دو نسخه دیگری می‌باشد. از تاریخ نسخ و ناسخ این نسخه اطلاعی در دست نیست. با توجه به آنچه گفته شد و با ملاحظه این که هر سه نسخه به گونه‌ای ناقص بوده‌اند، بنابراین ابتدا در جهت یافتن نسخه‌های دیگر و کامل‌تر، تلاش شد اما متأسفانه نسخه‌ای دیگر یافت نشد. اگر چه

برخی نسخه‌ها و حاشیه‌ها به صورت ناقص در بین نسخ خطی موجود بود که نگارنده و یا مؤلف آن‌ها مجهول بود و تنها از نظر متن شباهت کمی نسبت به این رساله داشتند. بر این اساس بود که این سه نسخه نسبتاً کامل‌تر مبنای تحقیق قرار گرفتند.

در این راستا، در ابتدا نسخه «الف» و پس از آن نسخه «ب» و در انتها نسخه «ج» به طور جداگانه قرائت و بررسی گردید و سپس هر سه نسخه با یکدیگر تطبیق داده شد و هر آنچه که لازمه صحت متن بود از نسخه‌های «ب» و «ج» به نسخه «الف» انتقال داده شد.

در مرحله دوم، متن ابتدایی - پس از تایپ اولیه - به طور جداگانه با هر کدام از نسخه‌ها مقابله شد و پس از آن جهت غنا بخشی به متن، از کتاب‌های ی همچون «شرح المواقف»، «شرح الشمسیه»، «شرح التجريد قوشچی» و کتاب‌های تفتازانی و نیز از حاشیه خود ملا عبدالله بر تهذيب المنطق استفاده‌های زیادی گردید و سپس به اصلاح کلمات، و عبارات و تصحیح متن پرداخته شد. از این رو نسخه خطی «الطبقات الجالیه» در دستور کار قرار گرفت و متن موجود از حواشی التشكيك با متن «الطبقات» تطبیق داده شد و اقوال جناب دوانی از روی نسخه خطی خود او اصلاح شد.

متأسفانه درباره جواب‌های سید سند که در مجموعه «طبقات صدریه» آمده است، چیزی یافت نشد اگرچه سعی شد که

اعتراضات وی و جواب‌های در این باره از حواشی حاشیه‌های نگاشته شده بر شرح تجرید استخراج شود و به گونه‌ای متن موجود مطابق آن تصحیح گردد.

در این رساله جناب ملا عبدالله مضمون اقوال علمایی همچون شیخ الرئیس و محقق شریف را نقل کرده است، از این رو در تخریح اقوال ایشان، جهت تقویت نص و تطبیق متن، نهایت سعی شده و اگرچه برخی از اقوال در کتب متقدمین یافت نشد، اما به ناچار از کتب دوران صدر المتألهین و خود وی بهره‌برداری‌های لازم برده شد. همچنین برای استفاده بیشتر از کتب مرتبط با موضوع مورد تحقیق، کتابخانه‌های آیت الله مرعشی نجفی، آیت الله خامنه‌ای، فیضیه، مسجد اعظم قم، تخصصی کلام، تخصصی تاریخ اسلام (به جهت این که چندین نسخه چاپ سنگی مرتبط با موضوع در آنجا قرار داشت)، و نیز کتابخانه‌های دیجیتالی مجلس شورای اسلامی و کتابخانه ملی و آستان قدس مورد بهره‌برداری قرار گرفتند.

امید است این قدم در جهت ادای دین محقق، که روزگاری را در کلاس درس حاشیه ملا عبدالله گذرانده و از این کتاب فیض برده است، و نیز جهت استفاده محققین گرامی مقبول افتد.

همچنین در اینجا لازم است تشکر و قدردانی ویژه خود از جناب آقای حسن عبدی‌پور، دبیر علمی کنگره بین المللی آخوند

ملا عبدالله بهابادی یزدی را بیان نمایم. بی‌تردید، بدون توجه خاص ایشان به تدوین و ویراستاری نسخه‌ای جامع از رساله *التشکیک*، و بدون پیگیری‌های دلسوزانه و مسئولانه و مستمر ایشان، این رساله هرگز از صورت اولیه و ناقص خود خارج نمی‌گردید. امیدوارم تلاش ایشان در راستای احیای آثار بزرگان علم و دین، به ویژه همت ایشان جهت تدوین این رساله گران قدر علامه بهابادی عندالله ماجور باشد.

علاوه بر این لازم به ذکر است که در تصحیح متن این رساله، از محققین با تجربه مرکز احیای آثار اسلامی، جناب حجت‌الاسلام علی اوسط ناطقی و حجت‌الاسلام علی اکبر امامی حجتی و نیز محمدحسین حکمت کمک‌های شایانی گرفته شده است که به این ترتیب از این محققان بزرگوار و نیز از آقای رمضانعلی قربانی، به دلیل زحمات و کمک‌های ایشان صمیمانه تشکر می‌نمایم.

سیدرضا هدایتی



### مقدمه مترجم

تشکیک، به فتح اول، در لغت، بر حسب آن چه دهخدا در لغتنامه اش در باب این واژه آورده، عبارت است از «به شک افکندن». این اصطلاح، از جمله مسائل مشترک میان دانش‌هایی چون علم کلام، منطق، فلسفه، و عرفان نظری است. به عبارت دیگر می‌توان گفت مسئله تشکیک، آن گونه که شهید مرتضی مطهری؛ در حاشیه کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم* گفته است، از سویی در دیدگاه‌های عرفانی ریشه داشته و از سوی دیگر مولود تعاطی افکار متکلمان با فیلسوفان اسلامی است.<sup>1</sup> آن چه روشن است آن که این مبحث، اکنون، بیش از هر جای دیگر، به حوزه دانش فلسفی اختصاص یافته و در تاملات فیلسوفانه، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است.

---

1. مطهری، مرتضی، 1365، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج 3، ص 79.

در منطق و فلسفه، مفهوم «کلی» را، پس از تعریف آن به مفهومی که قابلیت صدق بر بیش از یک فرد را دارد، به دو نوع تقسیم می‌کنند: کلی متواطی و کلی مشگک. کلی متواطی آن کلی است که افرادش، از لحاظ صدق مفهوم کلی بر آنها، تفاوتی با یک دیگر ندارند مانند صدق مفهوم کلی حیوان بر حیوانات گوناگون یا صدق مفهوم کلی انسان بر انسان‌های متعدد. اما در کلی مشگک، صدق مفهوم کلی بر افراد، به یکسان نبوده و این صدق دارای تفاوت‌هایی مانند شدت و ضعف، تقدم و تاخر، زیادت و نقصان، اولویت یا عدم اولویت، و ... می‌باشد.

یکی از دلایل اهمیت بحث تشکیک در فلسفه از آن جهت است که تشکیک با موضوع اصلی فلسفه ارتباطی وثیق و تنگاتنگ دارد. موضوع اصلی فلسفه، وجود و احوالات عارض بر وجود است. یکی از این احوالات، کثرت و یا وحدت وجود می‌باشد. در این که آیا تشکیک در اصل وجود و هستی راه دارد یا نه میان فلاسفه و یا مکاتب مختلف فلسفی، اختلاف وجود دارد. یکی از اولین فلاسفه‌ای که به بحث و تحقیق در مورد مقوله تشکیک پرداخته، شیخ الرئیس ابو علی سینا در کتاب شفا است.<sup>1</sup> او در فصل سوم از مقاله پنجم الهیات شفا در مورد تشکیک در وجود

---

1. عابدی، احمد، 1388، تشکیک در فلسفه اسلامی، فصلنامه پژوهش‌های فلسفی - کلامی، شماره 5 و 6.

بحث کرده و آن را نفی نموده است:

وجود، شدت و ضعف ندارد و کمتر و ناقص نمی‌شود و تنها تفاوت در سه حکم می‌پذیرد که عبارتند از: تقدم و تأخر، بی‌نیازی و نیاز، وجوب و امکان. اما در تقدم و تأخر همان طور که دانستی ابتدا وجود، به علت نسبت داده می‌شود و ثانیاً به معلول.<sup>1</sup>

پس از او بسیاری دیگر از فلاسفه مسلمان به تحقیق در جوانب گوناگون این مقوله پرداخته و هر یک، با موشکافی‌های فلسفی خاص خود، اجزایی از این مقوله را مورد بررسی قرار داده و بر غنای این مبحث افزوده‌اند. به عنوان مثال شیخ اشراق، شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی، مبتنی بر قول به اصالت ماهیت، بحث تشکیک در ماهیت را مطرح نموده و از آن دفاع کرده است.<sup>2</sup>

در حکمت متعالیه نیز تشکیک به طور مبسوط مورد بحث قرار گرفته است. ملاصدرا، به پیروی از ایده وحدت وجودی خویش، به این عقیده رسیده است که وجود، یک حقیقت واحد نیست و تشکیک و تعدد در وجود راه ندارد. او تکرر در عالم را ناشی از کثرت در ظهورات گوناگون وجود می‌دانست. او خود به این مطلب

---

1. سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، بی‌تاء، شفاء، چاپ رحلی، قم: انتشارات بیدار، ص 444.

2. سهروردی، شهاب الدین یحیی، 1373، حکمة الاشراق، مصنفات شیخ اشراق، به تصحیح هانری کرین، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

این گونه اشاره می‌کند:

اگر در مراحل مختلف *اسفار* از کثرت تشکیکی وجود سخن به میان می‌آوریم به حسب رعایت حال متعلمان است و گرنه آن چه در صدد آن هستیم اثبات وحدت وجود و موجود ذاتاً و حقیقتاً است که مذهب اولیاء و عرفا است و برهان قطعی اقامه خواهیم نمود که وجودات اگر چه کثیر و متمایز هستند ولی همگی از مراتب تعیینات حق تعالی و ظهورات نور و شئون ذات حضرتش می‌باشند نه آن که اموری مستقل و ذواتی منفصل باشند.<sup>1</sup>

از دیگر کسانی که قائل به عدم تشکیک در وجود است، علامه دوانی معروف به محقق است که نظراتش محور مباحث رساله تشکیک است و پس از این در مورد او بیشتر سخن گفته خواهد شد. فلاسفه اسلامی در مباحث خود سه نوع تشکیک را از یک دیگر بازشناسی کرده‌اند. این سه نوع عبارتند از: تشکیک عامی، تشکیک خاصی، و تشکیک خاصّ الخاصّی.

تشکیک عامی تشکیکی است که در آن ما به الاختلاف، غیر از ما به الاتحاد بوده و تشکیک در اموری خارج از ذات کلی به وقوع

---

1. شیرازی، صدرالدین محمد، 1981، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعة العقلیه*، ج 1، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ص 71.

می‌پیوندد، مانند تشکیک در عوارض.<sup>1</sup> برای مثال می‌توان از دما و شعله‌های گوناگون نام برد که در تمام شعله‌ها، دما وجود دارد اما میزان دما و حرارت آن شعله‌ها با یک دیگر متفاوت است.

تشکیک خاصی تشکیکی است که در آن ما به الاختلاف عین ما به الاتحاد است. مثلاً در مثال دیروز و امروز، ما به الاختلاف، عین ما به الاتحاد است یعنی سبب اختلاف این دو و نیز سبب اشتراک آن‌ها در مفهوم زمان است.<sup>2</sup> در این نوع تشکیک، اختلاف در مراتب ذات است و نه در امور خارج از ذات.<sup>3</sup> در این نوع از تشکیک می‌توان از اختلاف ذوات در اموری مانند تقدم، قوت وجود، کمال و اموری از این قبیل سخن گفت. در این جا اتحاد و اختلاف وجودات با یک دیگر در خود وجود و مراتب آن است. البته، همان طور که اشاره شد، این به معنای آن نیست که همه فلاسفه تشکیک در وجود را پذیرفته‌اند. به عنوان مثال علامه طباطبایی؛ در تبیین تشکیک خاصی می‌گوید:

اصیل در خارج یک حقیقت مشکک [است] که ذات مراتب مختلفه

---

1. نگاه کنید به: سجادی، سید جعفر، 1373، فرهنگ معارف اسلامی، ج 1، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ص 527.

2. سبزواری، هادی بن مهدی، 1422-1416، شرح المنظومه، چاپ حسن حسن زاده آملی، ج 2، ص 110.

3. همان.

می‌باشد، که به واسطه قوت و ضعف، و اولیت و ثانویت، و تقدم و تأخر، اختلاف دارند؛ اختلافی که بر گردد بما به الاتفاق؛ چه مفروض این است که غیر از این حقیقت، حقیقت دیگری نداریم؛ و هر چه جز او فرض شود، یا عین او است یا غیر او؛ و غیر باطل است بالفرض، پس عین او خواهد بود. و چون اختلاف به نحو تقدم و تأخر و شدت و ضعف فرض شده، لهذا مرتبه عالییه باید مشتمل شود به مرتبه دانییه و زیاده؛ لکن زیاده غیر خارجه من الذات، زیرا مرتبه دانییه، فاقد کمالی است که با مرتبه عالییه است علی النحو المذكور. پس مرتبه دانییه انتزاع می‌شود از او معنای وجود، و حقیقت مشترکه؛ و أيضا عدم مرتبه عالییه از حد ذاتش. و این است مراد از این که مرتبه دانییه، وجودی است مخلوط با عدم و إلا عدم که نقیض وجود است، راهی به حریم نقیض خود ندارد.<sup>1</sup>

نوع سوم یا تشکیک خاصّ الخاصّی تشکیکی است که در آن، اختلاف در حقیقت وجود، به معنای حقیقت در برابر ظلّ و عکس، و به عبارت دیگر اختلاف در مراتب تجلی و ظهور وجود است.<sup>2</sup> بعضی دیگر از فلاسفه، اقسام دیگری را نیز بر تقسیم بندی‌های

1. طباطبائی، سید محمد حسین، 1424، *نهایه الحکمه*، تصحیح و تعلیق زارعی سبزواری،

قم: موسسه نشر اسلامی، ص 165.

2. نگاه کنید به: برهانی فر، محمد حسن؛ قربانی، معصومه، 1388، بررسی تطبیقی

تشکیک وجود با وحدت شخصی، *فصلنامه حکمت و فلسفه*، شماره 2، ص 148.

تشکیک اضافه نموده و مثلاً از تشکیک *اخصّ الخواصّی*، تشکیک *صفا* خلاصه *خاصّ الخاصّی*، تشکیک *صفا* خلاصه *اخصّ الخواصّی*، و ... نیز نام برده‌اند.<sup>1</sup>

### رساله تشکیک علامه بهابادی

همان طور که اشاره شد اهمیت مبحث تشکیک به حدی است که بسیاری از فلاسفه و حکمای اسلامی در کتب و رسالات خود به بررسی آن پرداخته‌اند. در این میان لازم است به رساله *التشکیک* متعلق به عالم جلیل‌القدر، علامه ملا نجم الدین عبدالله بن شهاب الدین حسین بهابادی یزدی اشاره کرد. او که در اوایل قرن دهم هجری قمری در منطقه بهاباد شهر یزد متولد شد، در بسیاری از علوم معقول و منقول زمان خود تبحری ویژه داشت و در حوزه‌های گوناگون علمی به نگارش آثاری سودمند دست یازید که تعدادی از این آثار، شروح و حواشی ایشان بر کتب سایر علما و دانشمندان بوده است. از جمله این شروح و تعلیقات، تعلیقه‌ای است که علامه بهابادی بر شرحی که علامه جلال‌الدین محمد دوانی<sup>2</sup> مشهور به

---

1. آشتیانی، میرزا مهدی، 1377، *مبحث قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد*، تهران: چاپ جلال الدین آشتیانی، 353 تا 354.

2. جلال‌الدین محمد دوانی، حکیم و متکلم نامدار نیمه دوم قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری، که در حدود سال 830 هجری در روستای دوان در نزدیکی شهر کازرون به دنیا آمد و در سال 908 هجری بدرود حیات گفت.

محقق، بر حواشی علاء الدین علی بن محمد سمرقندی معروف به ملا علی قوشچی،<sup>1</sup> معروف به شرح تجرید قوشچی، بر تجرید الاعتقاد خواجه نصیر الدین طوسی نگاشته است.

علامه بهابادی در این شرح خود، چنان که شیوه معمول او در سایر تالیفاتش بوده است، با دقت فراوان به بررسی جوانب مختلف هر مسئله می‌پردازد. او با ذکر فرازهایی از متن علامه دوانی، که از دید علامه بهابادی نیازمند شرح و تفسیر و تدقیق بوده است، به تعمیق آن مطلب می‌پردازد و ضمن توضیح منظور و مراد علامه دوانی، ایرادات مقدر یا ایرادات بیان شده در آن مورد را ذکر کرده و در مواردی به آن‌ها پاسخ داده و یا در صورت وارد دانستن اشکال، بر وارد بودن آن صحه گذارده و در نهایت به بیان نظرات خود می‌پردازد.

علاوه بر ایرادات معترضین، ملا عبدالله برای تعمیق مطالب، به نقل اقوال سایر فلاسفه مانند شیخ رئیس ابو علی سینا، سید صدر الدین دشتکی، و فرزند او امیر غیاث الدین منصور دشتکی و نیز دیگران عنایت و تاکید خاص دارد.

در این رساله، گرچه از انواع تشکیک مانند تشکیک عامی و تشکیک خاصی به تفصیل فراوان سخن رانده شده است، اما این

---

1. دانشمند، متکلم، ریاضیدان و منجم ایرانی (۷۸۲ تا ۸۵۳ خورشیدی)، از مشاهیر علما و فقهای حنبلی و از عالمان بزرگ اهل سنت در علم کلام و ریاضیات.



انواع گونه‌گون تشکیک، با این اسامی از یک دیگر بازشناسی نشده‌اند و در واقع هیچ اسمی برای آن‌ها وضع یا استعمال نشده است. این مطلب می‌تواند نشان‌گر آن باشد نام‌گذاری انواع گوناگون تشکیک، در ادوار علمی پس از ملا عبدالله صورت گرفته است.

نکته مهم و قابل ذکر در مورد این رساله آن است که از آن جا که علامه بهابادی تنها در صدد تشریح نقاط صعب و یا با اهمیت شرح علامه دوانی بوده، تنها به نقل و سپس شرح همین فرازها اکتفا نموده است. این بدان معنا است که خواننده در هنگام مطالعه این اثر، گاه با شکاف‌ها و گسل‌های محتوایی میان مطالب مواجه می‌شود که این خود به ابهام و عدم انسجام مطالب در برخی موارد منجر شده، به ویژه آن که متن عربی این اثر به طور مستقل و جدای از شرح علامه دوانی به انتشار رسیده است. بنا بر این تذکر این نکته نیز ضرورت می‌یابد که چون در ترجمه رساله تشکیک از عربی به فارسی، بنا بر ترجمه صرف و لفظی بوده و نه ترجمه توضیحی و یا تفسیری این اثر؛ بنا بر این عدم انسجام و گاه ابهامات متن اصلی، ناگزیر به ترجمه فارسی نیز سرایت نموده است. مترجم کوشیده است برای به حداقل رساندن این مشکل، تا حدی که از حیثه ترجمه تحت اللفظی خارج نگردد، نکاتی را بر

آن بیفزاید. در سر تا سر متن، این دست عبارات توضیحی که متعلق به مترجم هستند در قلاب [ ] قرار گرفته‌اند.<sup>1</sup> بدیهی است برای رفع این مشکل به صورتی اساسی، ترجمه توضیحی یا تفسیری رساله تشکیک، و یا انتشار شرح علامه دوانی بر شرح تجرید قوشچی به همراه شرح ملا عبدالله به طور یک جا ضروری می‌باشد. هم چنین به نظر می‌رسد که در فرایند تصحیح متن دست نویس رساله التشکیک و بعد در مرحله تایپ متن آن، ایرادات نوشتاری و نیز ویراستاری متعددی رخ داده است که این مسائل نیز خود، لاجرم، بر ترجمه فارسی اثر، بی‌تاثیر نمی‌توانند باشند.

در انتها لازم است از زحمات و توجهات بی‌دریغ دبیر علمی کنگره بین المللی آخوند ملاعبدالله بهابادی یزدی، جناب آقای دکتر حسن عبدی پور، تشکر و قدردانی به عمل آید. بدیهی است بدون تلاش‌های بی‌وقفه و پیگیری‌های مستمر ایشان، حرکت بالنده احیاء و معرفی آثار و شخصیت علامه ملا عبدالله بهابادی به این حد از شکوفایی نمی‌رسید و به ویژه این رساله ارزنده به زیور انتشار آراسته نمی‌گردید. علاوه بر این لازم است از آقای سید رضا هدایتی که با تلاش‌های فراوان، به جمع‌آوری و تطبیق نسخه‌های مختلف رساله تشکیک، و سرانجام به ویراستاری نسخه نهایی آن

---

1. عبارات داخل پرانتز ( ) نیز افزوده‌های ویراستار متن عربی می‌باشند.

اقدام نمودند، تشکر به عمل آید.

امید است که ترجمه این رساله فلسفی عمیق، گامی هر چند کوچک در مسیر معرفی تراث علمی علمای حوزه‌های علمیه شیعه به جامعه فرهنگی فارسی‌زبانان بوده و مورد استفاده آنان قرار گیرد.

عباس مهرگان



# تحقیق در باب مقوله تشکیک<sup>1</sup>

---

1. تشکیک آن است که لفظی دارای یک مفهوم باشد اما اموری که این مفهوم شامل آنها می‌شود، در شمول آن مفهوم [نسبت به یک دیگر] تقدم و تاخر داشته باشند، مانند مفهوم وجود که این مفهوم همانا در وهله اول برای جوهر است و ثانیاً برای عوارض (الشفاء، ج 1، ص 96).



بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

خداوندا ! با الهام از تو و درخواست از بين بردن شكها و شبههها به برکت فيض و انعام تو [آغاز می‌کنیم].

خداوندا ! شکر و سپاس تو را است بر جميع نعماتت، و حمد و سپاس بر آن چه به ما آموختی و به ما الهام نمودی.

خداوندا ! بهترین درودها و کامل‌ترین سلامها را بر رسول مکرمت و آل او که صاحب فضل عظیم‌اند نثار فرما.

برادران دینی من! آن چه در این جا ارائه می‌گردد حاصل تحقیقات من در باب تشکیک، و تحریر کلام استاد محقق (امیر غیاث الدین منصور بن میر صدر الدین دشتکی قدس سره) است [و می‌گویم] که هر گونه تشکیک و شک و تردید را [در مورد سخن او] دفع کنم و امیدارم که خداوند ما را موفق گرداند در به اتمام رساندن کلام با بیان و سخنی تامّ و تمام، و ما را در تکمیل کردن [کتاب] *حواشی و تجرید الغواشی یاری رساننده و تایید نماید*، که او بر این امر بسیار قادر و توانا است و سزاوار اجابت نمودن دعاها

114 التشعك

استـ



[در توضیح] سخن [علامه جلال الدین دوانی که گفته است]:  
«به نظر من تشکیک<sup>1</sup> یا به اولویت است، یا به مقدم بودن، یا به  
شدت و یا به زیادت<sup>2</sup> و یا به نقصان، [...] تا آخر سخن علامه.  
معنی تشکیک به اولویت، آن گونه که از سخن علامه (دوانی  
قدس سرّه) در این جا استفاده می‌گردد، آن است که صدق کلی بر  
بعضی از افرادش، و نه بر همه آنها، مقتضای ذات این افراد  
است، بر خلاف بعضی دیگر از افراد [کلی] که اقتضای صدق کلی  
بر خود را ندارند [یعنی ذات بعضی از افراد اقتضای صدق کلی را  
دارد و ذات بعضی دیگر این اقتضا را ندارد]. از این امر به

---

1. بعد از آن چه در باب تحقیق در باب مقوله تشکیک آمد، این نکته مخفی نماند که  
وجود، شدت و ضعف و زیادت و نقصان نمی‌پذیرد بلکه اولویت و عدم اولویت و تقدم  
و تاخیر می‌پذیرد (این سخن متعلق به علامه دوانی است و تذکر می‌دهیم که جهت  
مزید اطلاع در این مورد رجوع کنید به حاشیه شرح تجرید العقائد، القوشجی، ج 1،  
ص 181).

2. الطبقات جلالیه (المخطوط)، ص 20.

محقق‌تر بودن صدق کلی بر بعضی از افراد [نسبت به بعضی دیگر نیز] تعبیر (و تفسیر) شده است و این تعبیر شامل تمام وجوه تشکیک می‌شود. علامه دوانی خود نیز در کتاب حاشیه التهنیب، اولویت را به همین معنا به کار برده است و به همین دلیل گروهی بر ایشان اعتراض کرده‌اند که اولویت خود شامل اولیّت می‌شود و لذا سزاوار است که ایشان دیگر اولیّت را با اولویت ذکر نکنند. و آن چه علامه (دوانی قدس سرّه) به تازگی در مورد این که همانا اختلاف به ذاتی و عرضی داخل در مقوله تشکیک به اولیّت است، گفته [یعنی این که مقوله تشکیک به اولیّت شامل اختلاف ذاتی و عرضی نیز می‌شود]، ناظر به همین معنا می‌باشد؛ و البته می‌توان آن را داخل در معنای اول تشکیک که ذکر شد نیز دانست به این وسیله که اقتضای صدق کلی بر بعضی افرادش را حمل نماییم بر لزوم اقتضاء صدق بر آن افراد و نه علیّت اقتضای آن [و به وسیله خارج نمودن اقتضا صدق کلی بر افراد از نظام علیّت، عدم صدق آن بر گروهی از افراد را قابل قبول‌تر نماییم].

**و اما تشکیک به اقدمیّت** به معنای آن است که صدق کلی بر بعضی از افراد خود، بالذات و به نحو علیّ، و نه به نحو زمانی، مقدم باشد بر صدق کلی بر دیگر افراد آن. پس بنابر این [مثلاً] تقدم صدق انسان بر پدر، بر صدق انسان بر پسر تشکیک نامیده نمی‌شود.

و اما (تشکیک) به اشدّیت، به اکثریت یافتن ظهور آثار کلی در بعضی از افرادش تفسیر شده است. این مطلب را سید سند (سید صدر الدین دشتکی قدّس سرّه) با این سخن آراسته است که این نوع از تشکیک مستلزم آن است که بسیاری از ذاتیات، مثل انسان مثلاً، به خاطر اختلاف افراد آن در تبعیت از آثار انسانیت، مقول به شدت و ضعف باشند.<sup>1</sup> ایشان سپس تفسیر این سخن را از آنچه از کلام بهمنیار استفاده می‌شود، اختیار کرده است که در این گونه تشکیک، طول و طبیعت عام کلی در بعضی افراد بیش از دیگر افراد است، مثل مفهوم طویل در قیاس کردن یک ذراع با دو ذراع و یا سیاهی در قیاس کردن زغال با قیر؛ او گفته است معیار این مسئله صحت استعمال اسم تفضیل در این جا است، همان طور که مثلاً گفته می‌شود دو ذرع طویل‌تر است از یک ذرع و قیر سیاه‌تر است از زغال.<sup>2</sup>

و سخن محقق شریف (علی بن محمد بن علی الشریف الجرجانی قدّس سرّه) در کتبش نیز با این تفسیر موافق است؛ پس او همانا تفاوت را راجع و مربوط به حصول کلی در ضمن افرادش دانسته

---

1. در کلام صدرالمتألهین نیز همین عبارات، البته با اختلافی اندک، یعنی بدون ذکر «سید سند» آمده است و البته مکتوبی در مورد آن در دست ما نیست. رجوع کنید به:

*الحکمه المتعالیه فی الاسفار*، ج 1، ص 436.

2. رجوع کنید به: *التحصیل*، ص 418؛ و در کتاب *شرح شمسیه*، ج 1، ص 215 نیز این مطلب از سید صدر الدین دشتکی نقل شده است.

است.<sup>1</sup> اما از آنجا که این سخن نزد استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سره) بر حسب آن چه او پس از آن در مورد این نظر ذکر کرده و به تفصیل بیان نموده، مخالف تحقیق است، از آن عدول کرده و گفته است: «معنای این که وجود یکی از دو فرد کلی اشد از فرد دیگر است، آن است که آن فرد به گونه‌ای است که عقل، با معونه قدرت و هم، از او امثال افراد ضعیف‌تر را انتزاع می‌کند»،<sup>2</sup> و استاد نکات دیگری را هم بر این مطلب افزوده است. پس صرف این انتزاع عقلی، تشکیک نیست بلکه سبب اختلاف صدق مشتق از این دو فرد بر معروضشان است، پس از حیث دو فرد، تاویل به حقیقت در اولویت<sup>3</sup> می‌شود و در آینده تتبع بیشتر در این زمینه خواهد آمد.

و اما سخن علامه [دوانی که گفت]: «زیادت و نقصان» به معنای شدت و ضعف راجع هستند، همان طور که علامه (دوانی قدس سره) این مطلب را افاده و افاضه فرموده‌اند با این قول خودشان که: «و معنای زیادت نیز هم چنین بودن آن به همان حیثیت (شدت) است»، به علت آن که شدت و ضعف از عوارض

1. رجوع کنید به: شرح المواقف، ج 5، ص 286.

2. الطبقات الجالیة (المخطوط)، ص 21.

3. رجوع کنید به شرح المواقف، ج 5، ص 286.

3. همان.

کیف هستند و زیادت و نقصان از عوارض کم<sup>1</sup>.

[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفت]: «اما منتفی بودن دو تای اول (یعنی اولویت و اقدمیت) در ذاتیات، به دلیل مساوی بودن نسبت امر ذاتی به تمامی آن چیزهایی است که برای او ذاتی هستند (به معنای این که ذاتی با اولویت و اقدمیت اختلاف پیدا نمی‌کند و این امر مطلبی ضروری است). و این نکته پوشیده نیست که همانا [اختلاف در امر] عارضی نقض این سخن محسوب نمی‌شود». عبارت علامه [دوانی] در نسخه اصل همین گونه است که ذکر شد و به همین دلیل است که سید سند (سید صدر الدین دشتکی قدس سره) بر او اعتراض کرده است با این [استدلال] که مساوی بودن نسبت ذاتی به افرادش ممنوع است و آیا سخن در غیر این است که آیا مساوی بودن نسبت ذاتی به افرادش لازم [و ضروری] است، تا این که بگوییم لازم است این نسبت، حتما در خصوص تمام افراد متواطی باشد، یا این که تساوی نسبت ذاتی به افرادش الزامی نیست تا این که در این صورت این نسبت بتواند مشکک باشد؛ و اگر تسلیم این سخن شویم که نسبت ذاتی به افرادش مساوی است، در این صورت این سخن برای نفی

---

1. همان.

تمام اقسام تشكيك كافي خواهد بود. البته نکته عجيب اين است كه سيد سند (سيد صدر الدين دشتكي قدس سره) اين نفي تشكيك را فقط به دو تاي اول [يعني اولويت و اقدميت] اختصاص داده است.

و استاد (امير غياث الدين منصور دشتكي قدس سره) به تازگي (در كتاب الطبقات الجليليه)<sup>1</sup> به اين مسئله اين گونه جواب داده است كه همانا مراد و منظور از اين تساوي، نوعي از تساوي است كه مستلزم عدم اختلاف در اولويت و اقدميت مي‌شود، و بطلان تشكيك به اين دو وجه (اولويت و اقدميت) در ذاتيات، روشن و بين است و نياز مند دليل و برهان نمي‌باشد، و آن چه در صورت استدلال ذكر شده است، تنبيه و اشاره‌اي بر اين مسئله مي‌باشد.<sup>2</sup> و قرينه بر صحت اين تخصيص [اختصاص تساوي ذاتي نسبت به افرادش در مواردی كه تساوي، مستلزم عدم اختلاف در اولويت و اقدميت است]، سياق عبارت استاد (غياث الدين منصور دشتكي قدس سره) است در آن جا كه جدا مي‌كند اين دو قسم را از دو قسم اخير و تنها بر بطلان تساوي دو قسم اخير (زيادت و نقصان) استدلال مي‌كند و نه دو قسم اول (اولويت و اقدميت). او در مورد

---

1. الطبقات الجليليه، المخطوط، ص 21.

2. همان.

دو قسم اول تنها به ذکر همین تذکر (یعنی بطلان تساوی) بسنده می‌کند که در واقع این تذکر او تفصیل ضروری مسئله مورد دعوی است. او گفته است من قبلا در کتاب حاشیه الحاشیه این نکته را تذکر دادم و سپس آن را در اصل کتاب حاشیه نیز آوردم (اتمام کلام استاد).

پس عبارت حاشیه بعد از ترمیم و تتمیم آن، این شد که: اما منتفی بودن دو تای اول (یعنی اولویت و اقدمیت) به خاطر مساوی بودن نسبت ذاتی به تمام چیزهایی که ذاتی او هستند، به معنای آن است که همانا ذات اختلاف پیدا نمی‌کند بوسیله اولویت و اقدمیت<sup>1</sup> و این امری ضروری، [روشن و تخلف ناپذیر] است.

**[در توضیح] سخن علامه [جلال‌الدین دوانی که گفته است]: «و مخفی نمی‌باشد، [...] تا آخر کلام او».**<sup>2</sup> این سخن مورد مناقشه قرار گرفته است به این که نفی اقدمیت و اولویت در ذاتیات مبنی بر اصل «الذاتی لایعلل» است و این سخن، بر فرض تسلیم شدن به آن، خود دلیلی است بر این دعوی و مدعا [که عدم اختلاف ذات

---

1. دوانی در آن جا گفته است: «از این سخن منظورم عدم اختلاف در اولویت و اقدمیت است و این مسئله ای ضروری است، بر خلاف مسئله عدم اختلاف در شدت و ضعف و زیادت و نقصان».

2. الطبقات الجالیة (مخطوط)، ص 21.

بوسیله اولویّت و اقدمیّت، امری ضروری است، و اگر چنین است]، پس چرا ادعا می‌شود که این عدم اختلاف امر ضروری و بی‌نیاز از دلیل است [و برای اثبات آن به اصل الذاتی لا یعلل استناد می‌شود]؟

به این ایراد این طور پاسخ داده شده است که مقصود در این جا بیان فرق بین دو مورد اول [یعنی اولویّت و اقدمیّت] با دو مورد آخر [یعنی زیادت و نقصان] بوده است به این بیان که دعوی عدم اختلاف ذاتی در دو تای اول [به دلیل وضوحشان] نیازمند به دقت نظر زیاد نیست، بر خلاف دو مورد آخر؛ در نهایت (در صورت عدم اقناع با این فرق گذاری علامه)، سخن او که گفت: «[عدم اختلاف در دو امر اول] امری ضروری است»، باید تاویل شود.

**اما نظر من** در این مورد آن است که سوال مذکور [که در صورت ضروری بودن عدم اختلاف، دلیل استناد به اصل الذاتی لا یعلل چیست] به این وسیله دفع می‌شود که مقصود [از ضروری بودن عدم اختلاف]، بدیهی بودن این مطلب نزد گروهی از طالبین علم، در قیاس با دیگر افراد است، [زیرا طالبین علم] بر این نکته اشراف دارند که ذاتی شیء، فی حد نفسه مال خود آن شیء است، و تعلیل به آن چه فی حد نفسه به یک شیء تعلق دارد و یا به امر خارج از آن، معقول نیست. نظیر این مسئله، سخن شیخ [الرئیس



ابو علی سینا] در پاسخ پرسش کننده‌ای است که از مجعول بودن ماهیت جاعلی سوال نمود و شیخ به او پاسخ داد که: «زردآلو، زردآلو قرار داده نمی‌شود به خاطر بداهتتش». و یا این که باید گفت مقصود از آن سخن، بدیهی شدن حکم این مسئله پس از تحصیل و درک مفهوم هر دو طرف قضیه و چکیده نمودن آن به دلیل مخفی بودنش بر بعضی اذهان، به خاطر پوشیده بودن [و غموض] آن مفهوم است؛ همان طور که گفته‌اند همانا حکم کردن به نیاز ممکن به موثر، با فرض این که این ادعا بر عدم مجعول بودن امر ذاتی مبتنی است، مستلزم مبتنی بودن آن حکم بر مجعولیت امر ذاتی است.<sup>1 و 2</sup>

اما این جواب (مجعول بودن ماهیت)، علاوه بر این که تکلف بردار است، نیازی هم به آن نیست و از این تکلف احتراز می‌شود به این وسیله که بدانیم آن چه در بیان این جواب آمده است، تنها تفصیل مدعا و اشارات به مدعا است همان طور که علامه (قدس سره) در کتاب الجبیه این مسئله را تبیین کرده است.

**سخن علامه [دوانی که گفته است]: «چگونه [این کلام] می‌تواند صحیح باشد در حالی که ذاتیات غیر مجعول اند»<sup>3</sup> به**

1. در بعضی نسخه‌ها آمده است: مستلزم ... نیست.

2. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 78.

3. الطبقات الجلیه (مخطوط)، ص 21.

معنای آن است که ثبوت ذاتی، از آن جهت که ذاتی شیء است، با جعلِ جاعل صورت نمی‌پذیرد. و این سخن، مطابق دیدگاه اختیار شده توسط استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سرّه)، منافاتی ندارد با این که شیء، فی نفسه مجعول به جعلِ بسیط باشد، پس [بر این] مطلب [تامل نموده و آن] را درک نما!

و زمانی که ذاتی مجعول نباشد، ثبوت آن برای بعضی از افراد، در حالی که به نفس ذات همان فرد (مثل مورد اولویت) یا به صدق آن بر فرد دیگر، مانند اقدمیت، تعلیل و استدلال می‌شود، متصور نیست. و این جا اشکالی وجود دارد و آن این است که این افراد گاهی می‌گویند الذاتی لا یعلل، و زمانی دیگر می‌گویند همانا یک شیء ما دامی که جوهر نشده است تبدیل به جسم نمی‌شود، و مادامی که جسم نشده است به حیوان تبدیل نمی‌شود، و تا زمانی که حیوان نشده است تبدیل به انسان نمی‌شود.<sup>1</sup> حاصل آن که آن شیء جوهر شد، و سپس جسم شد، و سپس حیوان شد، و سپس انسان شد، و این شدن، اقتضا می‌کند که هر یک از این ذاتیاتِ عالی، علت یک ذاتِ سافل باشند. این گروه بار دیگر می‌گویند حمل عالی بر نوع سافل بخاطر (نوع) متوسط است.<sup>2</sup> این گروه حتی تصریح

1. از جمله افراد این گروه صاحب کتاب *المحاکمات* است؛ نقل از قطب الدین الرازی و الباغنوی در کتاب *الهیات المحاکمات*، ص 355.

2. از جمله این افراد قطب الدین الرازی است در کتاب *تحریر القواعد المنطقیه*، ص 193، ←

کرده‌اند به این که جسمانی بودن انسان معلل به حیوانیت او است. پس اگر حیوان، در اثبات جسمانیت برای انسان وسط قرار داده شود، این همان برهان لم است. و البته وجود تدافع و تنافی روشن بین این مقدمات سه گانه مخفی نیست. و یکی از وجوه نقض قول این گروه که می‌گویند الذاتی لا یعلل، این است که ثبوت ذاتی برای آن چه آن [صفت]، ذاتی او است، تعلیلش به ذات ممکن نیست و تعلیلش به امر خارج از خودش نیز ممکن نیست، [و] این حرف مورد تصریح سید شریف محقق (عضد الدین عبدالرحمن ایلجی قدس سره) در کتاب حاشیه شرح مختصر الاصول قرار گرفته و او گفته است دلیل [فقط] بر این امر اقامه شده است و نه به طور مطلق، و این مسئله منافات ندارد با این که بعضی از ذاتیات، معلل به بعض دیگراند همان طور که این گروه نیز این نکته را گفته‌اند.

من می‌گویم اما معکوس نمودن رابطه بین این دو مقدمه [قضیه منطقی] اخیر [و این که بگوییم سافل بر عالی مقدم است، با این جواب] دفع می‌شود که تقدم عالی بر سافل به اعتبار حصول و ثبوت عالی فی نفسه است، و تاخر سافل از عالی، به اعتبار ثبوت او برای غیر، یعنی حمل سافل بر ذاتیات است.

گاهی ثبوت شیء برای غیر تعلیل می‌شود به چیزی که آن چیز،

بر حسب وجود فی نفسه خود، معلول آن شیء است، همان طور که شیخ در تعلیل ضرورتِ ثبوتِ مؤلف [تشکیل دهنده]، برای جسم مؤلف [تالیف و تشکیل شده] گفته است. [در این جا] یک سخن باقی می‌ماند، و آن این است که همانا معنی عدم تعلیل ذاتی، بر حسب آن چیزی که تقریر شد، این است که ذات، نه به ذات (خود) تعلیل می‌شود و نه به امری خارج از ذات خود؛ پس جایز است که به ذاتی دیگری تعلیل شود. و در این هنگام [باید گفت] تقریب [و همانندسازی] در نفی اولیّت و اولویّت یک شیء از ذاتیات، تمام و کامل نخواهد بود و این ایرادی است که سید سند (سید صدر الدین دشتکی قدس سرّه) در کتاب الاجدّ به آن اشاره کرده است.

**من می‌گویم:** و دفع اشکال این تردید کنندگان، (به طریقی دیگر) ظاهر و روشن است. پس همانا اختلاف در اولویّت - به وجهی که تقریر آن گذشت - اقتضاء می‌کند که صدق ذاتی بر بعضی از افرادش مقتضای ذاتش باشد و به آن تعلیل بشود؛ و اختلاف به اولیّت ایجاب می‌کند که صدق ذاتی بر بعضی از افرادش معلّل به یک امر خارجی باشد که عبارت است از صدق ذاتی بر بعضی دیگر از افراد. بله، [ایرادی] متوجه استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سرّه) شده است مبنی بر این که او اختلاف در ذاتیّت و عرضیت را موجب تشکیک به اولویّت قرار داده است

و بنا بر این اولویّت نزد او [تنها] به آن چه ذکر شد محصور نمی‌شود؛<sup>1</sup> و در صورت تعمیم دادن در اولویّت (و رفع انحصار مذکور)، از عدم مجعولیت ذاتیات، به هر معنا که باشد، انتفاء اولویّت در ذاتیات لازم نمی‌آید. البته این خود ایراد مستقلی است که بر تخصیص عدم تعلیل ذاتی به ذات و [امر] خارج [از ذات] متفرع نمی‌گردد؛ پس [در این مسئله] تدبیر نما.

[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفته است]: «و اما انتفاء دو امر آخر [اشدیّت و زیادت] پس به آن دلیل است که اشد [شدید تر] و ازید [زیادتر] یا شامل می‌شوند، [...] تا آخر سخن علامه».<sup>2</sup> در این مورد نیز هم چنین تقریری تفصیلی برای دلیل مذکور در کتاب الشرح وجود دارد و شارح کتاب نیز این مطلب را در مباحث اعراض به طریقی بسیار نزدیک به آن چه در این جا گفته شد، تقریر کرده است.<sup>3</sup>

(تفتازانی) گفته است: [تشکیک] دوم، همانا امری است که به وسیله آن تفاوت [در شدت و زیادت] محقق می‌شود (از آن جهت که تفاوت در شدیدتر [بودن] و نه در ضعیفتر [بودن] به وجود

---

1. رجوع کنید به الطبقات الجالیة (مخطوط)، صص 20 - 21.

2. الطبقات الجالیة (مخطوط)، ص 21.

3. شرح المقاصد، ج 2، ص 253.

می‌آید، اگر این تفاوت در ماهیت نباشد، تفاوت محسوب نمی‌شود)، بلکه در مجموع، [افراد] یکسان هستند و اگر تفاوت داخل در ماهیت بود اشتراکِ ضعیف‌تر در تفاوت، بخاطر انتفاء بعضی از اجزاء، محقق نمی‌شود؛ انتهای [کلام تفتازانی].<sup>1</sup>

حاصل آن که همانا در صورت وقوع تشکیک به شدت یا زیادت در ذاتی، سه احتمال وجود دارد:

**احتمال اول** آن است که شدیدتر و زیادتر شامل امری که در آن ضعیف‌تر و ناقص‌تر وجود ندارد، نمی‌شوند، و این مسئله مستلزم آن است که در چنین موردی اصلاً [هیچ] تشکیکی، نه در ذاتی و نه در غیر آن [امر خارج ذات]، وجود نداشته باشد.

**احتمال دوم** آن است که این امر [تَشکِیک در شدیدتر و زیادتر در امری که در آن ضعیف‌تر و ناقص‌تر وجود ندارد] محقق شود و این معنا داخل در مفهوم مشکک هم باشد و این مسئله مستلزم عدم اشتراکِ ذاتی بین دو امر مورد نظر (که تحقق ذاتی در آنها مورد بحث است) نباشد، از آن جهت که ضرورت وجود جزء ذاتی در اضعف منتفی است.

**احتمال سوم** آن است که این امر [تَشکِیک در شدیدتر و زیادتر در امری که در آن ضعیف‌تر و ناقص‌تر وجود ندارد] محقق شود

---

1. پیشین.

و این معنا خارج از مفهوم مشکک باشد. این امر، اگر چه مستلزم انتفاء تشکیک (به طور مطلق نیست، اما مستلزم انتفاء تشکیک در ذاتی است).

پس دو احتمال اول و سوم خلاف [فرض] مقدر هستند و به همین دلیل است که شارح خود این دو احتمال را بیان نکرده است زیرا در صورت وقوع تشکیک در ذاتی، [این تشکیک] در مورد هیچ کدام از دو احتمال [اول و سوم] متصور نیست. این در حالی است که عدم تصور تشکیک در مورد احتمال اول روشن تر است و به همین دلیل شارح به ویژه [ذکر آن را] در بحث اعراض ترک کرده و در حالی که قصد داشته است نظر استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سره) را شرح و تفصیل دهد، از احتمالی دیگر سخن گفته و به مسئله به طور کل پرداخته است تا ناظر [بحث] به اطراف و جوانب کلام احاطه یابد و به تبع این احاطه، توهم تغایر بین دو مورد مذکور، یا [توهم] زیادت و نقصان در بعضی از موارد به آن ناظر دست ندهد؛ این سخن را دریاب.

مختار بعضی از ناظرین<sup>1</sup> در پاسخ این سخن آن است که مسئله [اختلاف] در ماهیت، معتبر نیست.

---

1. مثل فاصل لاری.

[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفت]: «در ذاتی اختلاف نیست»، می‌گوییم: اگر از عدم اختلاف در ذاتی این معنا اراده شده است که در ذاتی اختلاف معتبر نیست، به این دلیل که اختلاف به طریقی جزئی است، [باید گفت] پس این سخن با تشکیک منافات ندارد، زیرا همانا معنای اختلاف در تشکیک این است که صدق ذاتی بر افراد، بالسویه نیست بلکه حصول ذاتی در ضمن یک فرد حالتی دارد که همان حالت در حصول ذاتی در ضمن فردی دیگر حاصل نیست. پس در حقیقت، آن چه در آن اختلاف وجود دارد، در فرد معتبر است و نه در مفهوم تشکیک. و اگر از عدم اختلاف [ذاتی] عدم اختلاف صدقش بر افراد مراد باشد، ما این سخن را منع نمی‌کنیم؛ پس همانا جایز می‌باشد که فصل‌های در نظر گرفته شده در افراد، موجب اختلاف صدق جنس بر افرادی شود که آن‌ها انواع آن جنس هستند، مثل سیاهی که هم بر [سیاهی] شدید صادق است و هم بر [سیاهی] ضعیف. پس همانا اختلاف صدق سیاهی بر سیاهی شدید و سیاهی ضعیف می‌تواند به سبب دو فصلی باشد که در نوع آن دو معتبرانند. و نیز چنین است کلام در سایر مفهومات تشکیکی. پس همانا ما به الاختلاف [آن چه در آن اختلاف هست]، نه در مفهوم آن‌ها بلکه در ذات افراد آن‌ها یا در عوارض آن‌ها معتبر است، مثل سیاهی ریخته شده بر جسمی که معروض سیاهی



شدیدی است [در مقایسه با سیاهی] جسم معروض سیاهی ضعیف.<sup>1</sup>  
**من می‌گویم:** مراد علامه دوانی، مورد دوم [یعنی این که عدم اختلاف ذاتی به معنای عدم اختلاف صدقش بر افراد است] می‌باشد. و در آینده تحقیق و حق مطلب در این مورد که اختلاف دو فرد فی نفسه، اعم از این که سبب اختلاف آن دو فرد با یکدیگر اختلاف فصولشان با یکدیگر باشد یا چیزی غیر از این، خواهد آمد [و گفته خواهد شد که در هر صورت] این اختلاف موجب اختلاف صدق ذاتی بر آن دو فرد نمی‌شود؛ بر خلاف اختلاف در عوارض که چنین اختلافی موجب اختلاف صدق امر مشتق از آن افراد، مانند صدق سیاهی شدید یا ضعیف، بر ذوات معروضات می‌گردد. و در آن جا فرق [بین عدم اعتبار اختلاف در ذاتی و عدم اختلاف صدق ذاتی بر افراد] روشن خواهد شد و نقض [وارد] نیز دفع می‌شود، پس منتظر [آمدن مطلب در مورد این فرق و نیز دفع نقض] باش.

[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفته است]: «و در این مطلب شکی نیست که نقض [عدم اختلاف] به [اختلاف] عارض نیز در این جا وارد نمی‌شود؛ زیرا در این جا، در صورت قبول

---

1. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب شرح تجرید العقاید، القوشچی، ج 1، ص 111 - 116؛ و نیز مراجعه کنید به کتاب الطبقات الجلائیه، ص 21.

فرض اخير (اختلاف دو فرد في نفسه)، ظاهرا خلاف مفروض لازم  
نمی آید.<sup>1</sup>

جریان داشتن [و معتبر بودن] دلیل مذکور در عارض و لزوم  
[اتفاق افتادن] خلاف مفروض، در صورت پذیرفتن فرض اخير  
روشن است به این دلیل که در این هنگام، اختلاف در مورد  
عارض خاصی که فرض کرده ایم تشکیک در آن صورت گرفته  
است، نیست بلکه اختلاف در مورد عارضی است که خارج ذات  
است؛ و به همین دلیل علامه دوانی این مطلب را با این قول خودش  
که: «پس اگر گفته شود هنگامی که ما (اختلاف دو شیء را در  
عارضی معین) فرض می کنیم، [...] تا آخر سخن علامه»<sup>2</sup>،  
استدارک نموده است.

من می گویم: اما از آن جهت که فرق بین ذاتی و عرضی همانا  
در هنگام تحقیق در این شق ظاهر می شود، از آن جهت که در این  
جا تفاوت، در فرض ما، در نفس مفهوم ذاتی نیست بلکه در صدق  
آن (بر یک فرد) است، و این خلاف مفروض ما نیست، و همانا  
معنای تشکیک نیز چیزی غیر از تفاوت در صدق مفهوم بر  
افرادش نمی باشد، که این حرف در مورد ذاتی قابل تصور نیست.

---

1. الطبقات الجلالیه، ص 21.

2. همان.

پس همانا تفاوت بین افراد ذاتی، تفاوت در ذات است و نه در صدق ذاتی بر افراد، همان طور که استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سره) نیز این مطلب را، با اختیار نمودن شق اخیر در مورد عارض، به تحقیق بیان خواهد کرد. که البته سخن او مورد اشکال می‌باشد زیرا در ابتدا مستلزم رخ دادن خلافِ مقدر است و در انتها مخالف با آن چه تحقیق به آن منتهی خواهد شد، می‌باشد.

[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفته است]: «اگر تفاوت بین دو [شیء] سیاه، در نفس و خود ماهیت سیاهی یا اجزاء سیاهی باشد، در این صورت تشکیک در ماهیت یا ذاتی لازم می‌آید، [...] تا آخر سخن علامه.<sup>1</sup>

مقتضی اجراء دلیل مذکور در عارض این است که گفته شود در این شق لازم است که [فرد] ضعیف‌تر، فردی از سیاهی باشد، اما علامه دوانی (قدس سره) این مسئله را به ظهور و روشنی مطلب محول نموده [و سخن را ادامه نداده] است و مقدمه دیگری را ادعا کرده است که عبارت است از این که: «وقوع تشکیک در ذاتی موجب تکثیر فایده است»؛ و این سخن او از قبیل نقضی است که بر خلاصه دلیلی که بر مطلبی که در کتاب حاشیه الحاشیه آمده، نیز

---

1. همان.

وارد شده است و آن نقض مبنی است بر این که در صورت فرض گرفتن این نکته [که وقوع تشکیک در ذاتی موجب تکثیر فایده باشد]، یا تشکیک در ذاتیات لازم می‌آید و یا [موقعیتی] خلاف مفروض.

و اما سوال دوم،<sup>1</sup> پس حاصل آن این است که در این صورت [که تفاوت بین دو [شیء] سیاه، در ماهیت سیاهی و اجزاء سیاهی باشد]، نیز یا انتفاء تشکیک به شدت و زیادت به طور مطلق لازم می‌آید و یا انتفاء تشکیک در عارض معینی که تشکیک در آن فرض شده است. لکن ملازمه [بین این دو] به [دلیل مقدماتی] غیر از مقدمات دلیل مذکور، روشن و واضح است. پس همانا لزوم یکی از این دو امر در این جا از جهت اختلاف و اتحاد دو فرد عارض در ماهیت، و لزوم [تصور] یکی از امور سه گانه [مذکور] در این جا از حیث عدم شمول دو فرد [عارض] بر ما به الاختلاف، یا [وجه دوم یعنی] این که ما به الاختلاف یا داخل مفهوم مشکک و یا خارج از مفهوم مشکک باشد، که اگر بخواهی می‌توانی این مورد را از قبیل نقض در خلاصه دلیل قرار بدهی و اگر بخواهی [می

---

1. سوالات و جواب‌ها پیش از این ذیل بحث از «انتفاء دوتای اولی یعنی اولویت و اقدمیت» و نیز «انتفاء دو مورد آخر یعنی اشدیت و زیادت»، بیان گردید. بنا بر این احتمالاً منظور نویسنده از «سوال دوم» سوال و جواب در ذیل بحث از زیادت و نقصان است؛ و یا این که باید گفت منظور از سوال اول و جواب آن، سوال و جوابی است که در کتاب حاشیه الحاشیه موجود است ولی ما بر آن وقوف نیافتیم.

توانی آن را به عنوان] یک شبهه مستقل بر نفی تشکیک در شدت و زیادت به نحو مطلق بدانی، [که البته از بین این دو وجه، وجه] دوم اولی است و ارجحیت دارد.

**[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفت]: «من می‌گویم: دو فرد مختلف در شدت و ضعف، در ماهیت جنسیت [خود] مشترک، و در فصلِ منوعشان مختلف هستند».**<sup>1</sup>

توضیح این مطلب آن است که تفاوت بین اشد [شدیدتر] و اضعف [ضعیف تر] و در کنار آن‌ها ازید [زیادتر] و انقص [ناقص تر]، همانا در نفس ذاتی آن‌ها است و نه در صدق جنس بر آن‌ها و حصول [مفهوم] جنس در آن‌ها، آن طور که این مطلب به بعضی از اوهام و اذهان متبادر شده است؛ و همانا شدت و ضعف دو عرض اولی برای [بیان] کیف و [دو عرض برای بیان] زیادت و نقصان کم هستند. پس یک ذراع فی نفسه بیشتر است از نصف ذراع، [البته] نه در مقدار بودن و یا خط بودن.

شیخ [الرئیس ابو علی سینا] گفته است: مراد من (از این سخن) آن نیست که همانا [یک] کمیت بیشتر (یا کم تر) از کمیت [دیگر] نیست، بلکه [مراد این است که] همانا کمیت، در این که او کمیت

---

1. الطبقات الجلالیه، ص 21.

است، از کمیت دیگری (شدیدتر و) بیشتر نیست،<sup>1</sup> و مسئله در کیف نیز به همین منوال است.

و منشأ این تفاوت یا امری داخل در ماهیت است، مثل فصل منوع، بنا بر آن چه [گروهی] در مورد شدیدتر و ضعیفتر مطلق، و در زیادتر و کمتر عددی می‌گویند، و یا [این که منشأ این تفاوت] امری عارض بر ماهیت است مثل این که مثلاً مقدار، بر حد معینی باشد، که این یک امر عارض بر ماهیت او است که نسبت نیز، بر حسب زیادت و نقصان مقداری که بر حد دیگری عارض شده است، از آن تبعیت می‌کند؛ همان طور که علامه دوانی به این مطلب تصریح خواهد نمود و کلام علامه (قدس سرّه) در فرق بین زیادتر و کمتر مقداری و عددی نیز ناظر به همین مطلب است.<sup>2</sup>

و در مجموع، پس آن کلی که افرادش در شدت و زیادت و نقصان [با هم] تفاوت دارند، مشکک نمی‌باشند، زیرا تفاوت بین افراد آن کلی در ذات است و نه در صدق کلی بر افراد. بله، تفاوت بالذات واقع بین افراد این کلی ایجاب می‌کند تفاوت صدق مشتق (از این کلی را بر معروضات آن افراد، و این مطلب به آن دلیل است که ملاک صدق مشتق) چه به طریق مطلق، یا وقتی که مبداء

1. الشفاء (المنطق)، ص 142؛ این مطلب توسط صدر المتألهین در الحاشیه علی الالهیات،

ص 242 نیز حکایت شده است؛ و نیز در الحکمہ المتعالیه، ج 1، ص 434.

2. الطبقات الجلالیه، ص 22.

[آن مشتق] قیام می‌کند به طریق قیام مبدأ [و نه به نحو اشتقاقی]، پس آن چه فرد قوی‌تر از مبدا به آن قیام می‌کند، محق‌تر و مناسب‌تر می‌باشد برای صدق مشتق بر خودش، از آن چیزی که فرد ضعیف‌تر و شدیدتر، به خلاف صدق مبدا، به آن قیام کرده است. پس همانا کلی [در این جا] تفاوت نمی‌کند به لحاظ قوت و ضعف به تفاوت افرادش فی نفسه. پس همانا این که یک مقدار فی نفسه بیش‌تر است از مقداری دیگر، موجب نمی‌شود که طبیعت مقدار در آن زیادتر باشد زیرا صدق طبیعت بر آن مقدار قوی‌تر است. این نکته، علی رغم ظهورش، در کلام شیخ [الرئیس ابو علی سینا] و نیز دیگران مورد تصریح قرار گرفته است و او همانا بر این نکته تنبه و آگاهی داده است این که معروض [مقدار] بیش‌تر، معروض [مقداری] مانند [مقدار] کمتر به علاوه یک مقدار اضافه‌تر باشد، متضمن تکرار صدق مشتق بر آن معروض است و به هیچ وجه موجب تکرار صدق مبدأ بر (زیادتر نمی‌شود. پس همانا صدق کردن مبدأ بر [امری] مثل کمتر و صدق کردن آن بر زیادت، هیچ کدام از این‌ها صدق بر زیادتر نیست بلکه، اگر باشد، صدق بر ابعاض [بعض‌های] آن است).

و بنا بر این، تشکیک منحصر می‌شود به شدت و زیادت در مشتقات، و مشتقات، بی‌تردید، برای افرادشان عرضیات هستند و

تشكيك اثبات نمی‌شود مگر در [مورد امر] عرضی. پس نقض [حکم تشكيك] توسط عارض، اگر [به عنوان مثال] به اعتبار سیاهی باشد - همان طور که [فرد] معترض این حرف را گفته بود - پس جواب آن، منع تخلف حکم است، به خاطر آن که دانستی که همانا ذاتی، مشکک نیست. و اگر نقض [حکم تشكيك] توسط عارض، به اعتبار سیاه‌تر باشد، همان طور که بعضی از ناظرین این سخن را بیان کرده‌اند،<sup>1</sup> پس جواب، منع جریان داشتن دلیل است، زیرا [نظر] مختار ما آن است که تفاوت [در این گونه موارد] در نفس مفهوم سیاهی نیست تا این که تنافی اشتراک [در مفهوم] پیش بیاید، و تفاوت در امر خارجی نیز نیست تا این که مخالفت با [فرض] مقدر لازم بیاید؛ بلکه [تفاوت] در صدق مفهوم بر جزئیاتش است و این است معنای تشكيك و همین است سبب تفاوت واقع بین عوارض بالذات ماهیت. و اختیار کردن چنین رای‌ی در ذاتی ممکن نیست، زیرا اختلاف در افراد ذاتی، بالذات است و نه در صدق ذاتی بر افراد، کما این که این مطلب قبلاً گذشت و متقن گردید.

**[در توضیح] این سخن علامه [دوانی که گفت]: «و معنی این**

1. از جمله این افراد علامه دوانی است در کتاب حاشیه شرح التجريد (الطبقات الجالیه)، صص 21



که یکی از دو فرد، بودنش شدیدتر باشد به حیثی که عقل از این شدیدتر بودن، به معونه و [کمک قوه] وهم، امثال ضعیفتر را انتزاع نماید، [...] تا آخر سخن علامه».

این سخن مسامحه آلود است. و حق مطلب آن است که [آن فرد اشد]، مثل اضعف است به علاوه یک زیادت. و مقصود از این سخن رد نظریه‌ای است که محقق شریف (قدّس سرّه) و سید سند (سید صدر الدین دشتکی قدّس سرّه) بر آن بوده‌اند به این بیان که معنای شدت و زیادت عبارت است از حاصل بودن شدیدتر و زیادتر کلی در ضمن یکی از دو فرد، [در مقایسه با] حصولش در ضمن فرد دیگر.

**من می‌گویم:** تو به درستی شناختی آن [اشکالی را که] در این سخن وجود دارد. پس همانا شدت و زیادت از اعراض اولیه برای کیف و کم هستند، و این که یک کمیت فی نفسه بیشتر باشد از کمیت دیگری، یا این که یک کیفیت شدیدتر باشد در ذات خودش از کیفیت دیگری، این مسئله موجب اختلاف حصول مطلق کمیت و یا کیفیت در آن دو نمی‌شود. و در این مورد کلام شیخ تو را کافی است. [این نکته را دریاب] به علاوه آن که [اشکال دیگری نیز در این ایده هست و آن این که] لازمه این سخن، عدم وجود فرق و

اختلاف بین ذاتی و عرضی در این مسئله است.<sup>1</sup> و فرقی را که سید سند (سید صدر الدین دشتکی قدس سره) ذکر کرده است [بر این مبنا] که ذاتی در افرادش حصول ندارد، به خاطر آن است که ذاتی با افرادش در نفس الامر اتحاد دارد و اخذ ذاتی در افرادش یک اعتبار عقلی است، از آن جهت که عقل، وجود ذاتی را [در واقع به عنوان] عاریت در نفس افراد می‌یابد و سپس افراد را به آن ذاتی متصف می‌کند و حکم می‌نماید به حصول ذاتی نزد افرادش. و البته چه بسا که این نحوه حصول به یکی از انحاء تشکیک که در آن مورد، مد نظر بوده است، اختلاف پیدا می‌کند؛ پس همانا هنگامی که ذاتی در افرادش حصولی نداشته باشد، پس به اعتبار حصول در افرادش، نه متصف به تفاوت می‌شود و نه متصف به تساوی و نیز لازمه این سخن آن است که حصول ذاتی در افرادش متواپی هم نباشد.

**من می‌گویم:** و تاویل در [اتصاف] به تساوی به معنای اراده عدم اختلاف و تفاوت، اولی از تاویل در [اتصاف] به تفاوت به معنای اراده عدم تساوی نیست؛ و نفی تشکیک و اثبات توطی [حصول ذاتی در افرادش]، بدون اثبات تشکیک و نفی توطی نیز قطعاً امری تحکم‌آمیز است.

1. رجوع کنید به کتاب الشفاء - المنطق، ص 58؛ و نیز کتاب الاشارات و التنبیها، ص 4 (نه)، اشاره در مورد ذاتی و عرضی، لازم و مفارق.

[در توضیح] سخن علامه [دوانی که می‌گوید]: «پس همانا این امر، یا در وجود متباین است، یا در وضع، یا در هر دو، [...] تا آخر سخن علامه». [علامه در این بحث] در کتاب الحاشیه (الطبقات) نوشته است: «تباین در وضع، و نه تباین در وجود همان طور که گاهی [در مورد آن] تصور می‌شود، منتهی می‌شود به نقطه‌ای بین خط؛ پس همانا اجزاء خط، با لفظ جمع همان طور که کلمه اجزاء اقتضاء آن را دارد، خط دومی است که اجزاء آن به حسب وضع و نه به حسب وجود، متمایز از یک دیگراند؛ و تباین این اجزاء در وجودشان است و نه در وضعشان؛ مثل زمانی که سر یک خط به سر خطی دیگر وصل می‌شود، پس این دو خط در وجودشان با یک دیگر متمایزند و نه در وضعشان، و تباین در این دو - یعنی در وجود و وضع - است مثل زمانی که خطی بر خطی دیگر واقع می‌شود، پایان [سخن علامه در الحاشیه (الطبقات)].<sup>1</sup> این یعنی [آن که این دو خط به گونه‌ای قرار گرفته اند] که بین آن دو یک زاویه ایجاد می‌شود و این است معنای واقع شدن یک خط بر خطی دیگر. و اما این سخن علامه [دوانی که گفت]: «پس همانا این دو در وجود از یک دیگر متمایز هستند و نه در وضع»، این نکته را می‌رساند که [در این عبارت]، ضمیر [تثنیه در کلمه فائهما] به

1. الطبقات الجالیه، ص 22.

راس دو خط بر می‌گردد و نه به [خود] دو خط؛ پس [لاجرم] تباین - به نحو وجودی و نه به نحو وضعی - همانا در دو نقطه متداخل وجود دارد و نه در دو خط متصل.<sup>1</sup> علامه [دوانی] گفته است که: «زیادت در مورد دوم [یعنی در مورد دو خط متصل به یک دیگر زیادت] عددی است و [زیادت در دو نقطه متداخل، زیادت] مقداری است». سپس بر این مثال‌ها اعتراض شده است به این که مثال دوم [یعنی دو خط متصل]، هنگامی بر بحث ما انطباق پیدا می‌کند که زیادتِ عددی، اعم از [زیادتِ عددی] بالذات و [یا زیادتِ عددی] بالعرض قرار داده و دانسته شود. اما این تعمیم [زیادتِ عددی به زیادتِ ذاتی و زیادتِ عرضی]، خلاف مقتضای سخن استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سره) است. و اگر این [زیادتِ عددی] تنها به [زیادتِ ذاتی اختصاص داده شود، پس آن چه ما در این جا ذکر کردیم [یعنی مثال دو خط متصل]، مثالی برای این مبحث نخواهد بود و بلکه باید گفت که اصلاً [زیادتِ عددی در خط]، مثالی در وجود [و خارج] ندارد، در حالی که ملاک تفاوت بین [مراتب] شدت و زیادت قطعاً باید امری محقق [در خارج] باشد، و حمل کردن کلام علامه بر [این که او با این سخن خود تنها

1. برای اطلاع بیشتر به کتاب شرح المقاصد، ج 3، صص 97 - 98 و کتاب شرح الموافف، ج 6، ص 212 مراجعه شود.

صدد بوده است که] تنظیر و تشابهی برای تجسم نمودن [مطلب بیان کند، خود] همان چیزی است که بر سر آن مناقشه وجود دارد. **به نظر من:** در بسیاری از مواقع، [در حالی که] در واقع و نفس الامر مقادیر [به یک دیگر] متصل نیستند، حسّ [انسان آن] مقادیر را [به یک دیگر] متصل می‌کند و در این زمان است که بین [حسّ و نفس الامر] تعارض در وجود، و نه تعارض در وضع، به وجود می‌آید، و این [چنین تعارضی] هم چنین در اجسامی که به لحاظ حسّی، متصل به خطوط متصل و سطوح متصل هستند نیز قابل تصور است. پس همانا این که - مثلاً - دو خط متصل در نفس الامر [از یک دیگر] متمایز باشند، منافاتی ندارد با این که آن دو خط در حسّ [با یک دیگر] متحد و متصل باشند، و این مسئله به غایت واضح و روشن است، و با روشن بودن این همه مثال فراوان [در این زمینه]، [دیگر] جای مناقشه [و بحث] باقی نمی‌ماند و حمل مطلب بر تنظیر [و تشابه] نیز صحیح خواهد بود؛ علاوه بر آن که موجه است [که در عبارت علامه: «آن دو در وجود متمایز هستند و نه در وضع»، بر خلاف آن چه در سابق گفتیم، ضمیر «آن دو» به راس دو خط بر نگردد، بلکه] ضمیر را به [خود] دو خط راجع بدانیم، پس در این صورت آن چه در ادامه این مطلب در [قالب] مثال دوم [بیان شد، یعنی زیادت در دو نقطه متداخل] نیز، مانند

سایر مثال‌ها، [زیادت] مقداری خواهد بود.

[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفت]: «[با این سخن] دفع هر دو ایراد بر تو آشکار می‌شود»،<sup>1</sup> یعنی دو اشکالی که ایشان با این عبارت خود: «هنگامی که فرض می‌کنیم»<sup>2</sup> آن را بیان کرد؛ [و در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفت]: «هم چنین دو سیاهی تا آخر [سخن علامه].

اما دفع [ایراد] اول: پس همانا ما شقِ سومی را اختیار می‌کنیم» و می‌گوییم: اگر تفاوت بین دو سیاهی در نفس ماهیت سیاهی یا در اجزاء آن باشد، [این امر] مستلزم تشکیک در ماهیت یا تشکیک در ذاتی است، و اگر [تفاوت] در امر دیگری باشد که بر این دو سیاهی عارض شده است، تا جایی که خلاف مفروض لازم آید، بلکه تفاوت در ذات این دو فرد [از سیاهی] اتفاق بیفتند، به این معنا [که مثلاً] یکی از این دو سیاهی فی نفسه شدیدتر از دیگری باشد، این تفاوت دیگر هیچ نوع تشکیکی نیست، بلکه [این چنین تفاوتی] سبب تفاوت صدق مشتق از جنس یکی از آن افراد [فرد شدیدتر مثلاً] بر معروض این دو فرد [سیاهی] می‌باشد؛ پس [در این صورت] این [مشتق] مشکک است و نه جنس.

گفته نشود که کلام [در این جا] به مشتق کشیده شد، زیرا در این

1. الطبقات الجالیة، صص 21 - 22.

2. همان.

هنگام ما [این ایده را] اختیار می‌کنیم که تفاوت در مفهوم مشتق یا در [امر] عارض بر مشتق نیست، بلکه تفاوت در صدق مشتق است، و همانا عدم جریان مثل چنین تفاوتی در ذاتی قبلا بیان گردید.

**اما دفع ایراد دوم:** پس به خاطر آن که ما [این ایده را] اختیار می‌کنیم که دو سیاهی در شدت ماهیتشان [با یک دیگر] متفاوت هستند. ما تسلیم [این عقیده] نمی‌شویم که ماهیاتی که به نحو مطلق [با یک دیگر] متباین هستند، بعضی از آن‌ها با بعض دیگر در شدت، تناسبی با یک دیگر ندارند؛ این حرف زمانی می‌تواند صحیح باشد که از یکی از آن‌ها [عنصری] مثل [و به اندازه] دیگری، به علاوه یک زیادت، انتزاع نشود. پس جواب [مناسب تر] اختیار نمودن شقّ و قسم دوم است، و آن چه بین ناظرین مسئله مشهور است نیز اختیار نمودن همین شقّ [دوم] است.

**من می‌گویم:** اما اختیار [من] شقّ و قسم اول است و آن این که دو سیاهی در ماهیتشان [با یک دیگر] متحد هستند.<sup>1</sup>

---

1. در این جا به نظر می‌رسد متن دارای افتادگی یا ایراد است زیرا چند سطر بالاتر مصنف گفته است: «پس به خاطر آن که ما [این ایده را] اختیار می‌کنیم که دو سیاهی در شدت ماهیتشان [با یک دیگر] متفاوت هستند»، اما در این جا گفته است: «اما اختیار [من] شقّ و قسم اول است و آن این که دو سیاهی در ماهیتشان [با یک دیگر] متحد هستند».

[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفته است]: «پس تفاوت بین آن دو [سیاهی] از حیث ذات نیست، همان طور که [این مطلب] تقریر شد»<sup>1</sup>.

ما می‌گوییم: معنای تفاوت بین [بین دو سیاهی] از حیث ذات، این است که یکی از آن‌ها در ذات خود از دیگری شدیدتر است، به این معنا که همانا عقل، با استعانت از [قوه] وهم، از [فرد شدیدتر در سیاهی، امری] مانند فرد دیگر، به علاوه یک زیادت، انتزاع می‌کند، و لازم نیست که این انتزاع مستند به [تفاوت در] نوع باشد، به معنای آن که تفاوت، مستند باشد به عوارضی که در هویت [افراد] مدخلیت دارند، مثل آن که یک مقدار بر حد معینی باشد، به آن تقریر که گذشت و در آینده نیز خواهد آمد. و جواب مشهوری [که به این سخن داده شده است]، در مقادیر مورد نظر، با کیفیات و اعداد، مناسب‌تر و سازگارتر است، [پس در این مسئله] طلب بصیرت و روشنایی کن!

[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفت]: «و دوم: همانا شدیدتر و ضعیف‌تر ( و در بعضی از نسخه‌ها آمده است و زیادت و ناقص‌تر)، در ماهیت [با یک دیگر] مختلف هستند، [...] تا آخر

---

1. الطبقات الجالیة، ص 22.



سخن علامه<sup>1</sup>.

همانا دانستی که به درستی مناط و ملاک در پاسخ به این سخن، تفاوت [گذاری] بین دو فرد در ذات آن‌ها است، به معنی این که یکی از این دو فرد فی نفسه [و در ذات خود] شدیدتر و زیادتر از دیگری است، و نه این که صدق مشتق بر آن‌ها تفاوت و اختلاف داشته باشد، و در این مورد تفاوتی ندارد که منشأ اختلاف این دو فرد در فصل مختلف آن‌ها باشد یا در امری که به نحو صنفی یا شخصی بر آن‌ها عارض شده باشد. و البته تکمیل کردن سخن در این باب متوقف بر اثبات این مقدمه نیست و در کلام [خود] علامه (دوانی قدس سره) نیز [بحثی] خواهد آمد که بر این مطلب اشاره داشته و در مورد آن آگاهی رسانی می‌کند. اما [گروهی] ادعا کرده‌اند که همانا مراتب شدت و ضعف و [مراتب] زیادت و نقصان در ماهیت [با یک دیگر] اختلاف دارند؛ و نکته‌ای که در مورد [مثال تفاوت] یک ذراع با دو ذراع [وجود دارد و بیان شد و] سید سند (سید صدر الدین دشتکی قدس سره نیز) آن را ذکر کرده است، [که بیان گر] منع لزوم تغایر در ماهیت [افراد مختلف] است، صلاحیت نقض [و رد ادعای فوق] را دارد. و هم چنین باید اضافه کرد که استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سره) به این

---

1. همان.

سخن (سید صدر الدین دشتکی قدس سره) در اثناء پاسخی که به او داده است، به خاطر وفادار ماندن به مقام تحقیق در این مقام، اعتراض نموده و [مسئله] به شکل نقض و ابرام در آمده است.

[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفت]: «و دلیل این مسئله [که امر شدیدتر و ضعیفتر و زیادتر و ناقصتر، در ماهیت با یک دیگر مختلف هستند] آن است که این اختلاف، فقط اختلاف در شخص نیست، [...] تا آخر سخن علامه»<sup>1</sup>.

بیان مطلب این است که همانا هر مرتبه‌ای از مراتب شدت و ضعف، معنای کلی است که اشخاص متعددی تحت آن مندرج هستند؛ پس تفاوت [یکی از افراد سیاهی] از یک سیاهی معین، که در مرتبه‌ای بین این سیاهی و سیاهی دیگر اتفاق می‌افتد، معنایی است که در مرتبه معین دیگری واقع می‌شود، که این تفاوت فقط بر حسب شخص نیست، بلکه هر یک از این دو فرد سیاهی، مندرج تحت مفهوم یک کلی هستند که فرد دیگر تحت آن کلی مندرج نیست.

سپس در بدو امر احتمال دارد که این کلی، صنف برای افراد باشد، [پس در این صورت] وجه تمایز میان دو فرد، هم چنین به

---

1. الطبقات الجالیة، ص 22.

عوارض صنفی است. نیز احتمال دارد که این کلی، نوع باشد برای افراد، پس در این صورت نیز وجه تمایز میان افراد به ذاتیات است، همان طور که مسئله تفاوت در هر [دو] امری که [در مورد آن دو] به تخالف در نوع حکم می‌شود، نیز به همین ترتیب است [و آن‌ها نیز تمایزشان به ذاتیات است]؛ پس همانا احتمال نوعیت صنفی در همه موارد وجود دارد، اما حدس صائب در مورد تخالف نوعی و نیز ما نحن فیه [یعنی اختلاف امر شدیدتر و ضعیف‌تر و اختلاف زیادتر و ناقص‌تر، اختلاف] به نوعیت است. پس استدلال بر این مسئله، دایرمدار دو مقدمه است:

**[مقدمه اول]:** همانا شدیدتر و ضعیف‌تر نیز، به اعتبار یک امر کلی، [با یک دیگر] متفاوت هستند.

**[مقدمه دوم]:** این [امر] کلی، یک ماهیت نوعیه است و نه [یک ماهیت] صنفیه.

دلیل بر مقدمه اول و مقدمه دوم، این سخن علامه [دوانی] است که گفت: «به خاطر این که در هر مرتبه‌ای از مراتب شدت و ضعف، امکان تحقق اشخاص [و افراد] فراوانی وجود دارد»،<sup>1</sup>

...<sup>2</sup>

**من می‌گویم:** و با آن چه ما [در این مورد] تقریر کردیم دفع [این

---

1. الطبقات الجالیة، ص 22.

2. متن در این جا دارای ابهام و احتمالاً افتادگی است.

شبهه] ظاهر می‌شود که گفته شده است اگر [از سخن ما نحن فيه] این گونه اراده شده است که همانا اختلاف بین مرتبه واحدی از شدت و مرتبه واحدی از ضعف، به واسطه تشخص نیست، به حیثی که این اختلاف موجود فقط بین این دو شخص باشد و در غیر این دو شخص تحقق نیابد، پس دلیل بر این مسئله - که همان سخن علامه [دوانی] است که گفت: «به خاطر این که در هر مرتبه‌ای از مراتب شدت و ضعف، امکان تحقق اشخاص [و افراد] فراوانی وجود دارد»، سخنی تام و تمام است. اما این سخن به هیچ وجه بر اصل [تشکیک] دلالت ندارد، به این دلیل که اختلاف در شدت و ضعف، و زیادت و نقصان، [اختلاف] در ماهیت است زیرا جایز است که بسیاری از اشخاص، نوع واحدی باشند که اقتضاء آن مرتبه [خاص از شدت یا ضعف یا زیادت و یا نقصان] را دارند. و [اما ادامه آن شبهه که گفته است] اگر این اختلاف مستند به شخص [و اختلاف بین دو شخص] نیست، بلکه [اختلاف] مستند به فصول منوعه است، پس دلیل مذکور دلالتی بر این مسئله ندارد، و ما شقّ اول را اختیار می‌کنیم.

[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفت]: «[این سخن] مطلقاً بر اصل [تشکیک] دلالت نمی‌کند»، می‌گوییم: اگر مراد این است که این سخن به مجرد خود [و به خودی خود و بدون هیچ دلیل دیگری] دلالت بر [اصل تشکیک] ندارد، این سخن ممنوع است،

زیرا احدی این چنین چیزی را ادعا نکرده است. و اگر مراد از این سخن آن باشد که پس از ضمیمه نمودن مقدمه حدسیّه [سابق مبنی بر این که امر کلی، یک ماهیّت نوعیّه است و نه یک ماهیّت صنفیّه]، دلالت [بر اصل تشکیک] نمی‌کند، پس این [نیز] منازعه‌ای غیر قابل توجه و نامسموع است.

و اما [اگر کسی بنای] مناقشه در مقدمه حدسیّه [مذکور را داشته باشد]، این سخن دیگری است که صاحب قیل، متعرض آن شده است و بیان آن در آینده، به مناسبت آن که ما شق ثانی را [در آن جا] اختیار می‌کنیم، خواهد آمد.

[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفت]: «پس دلیل مذکور [بر اصل تشکیک] دلالت نمی‌کند»، می‌گوییم دلیل [مذکور] بر [اصل تشکیک]، صرف سخن علامه دوانی نیست که گفت: «به خاطر این که در هر مرتبه‌ای از مراتب شدّت و ضعف، امکان تحقق اشخاص [و افراد] فراوانی وجود دارد»، بلکه دلیل، [امکان تحقق اشخاص و افراد فراوان در هر مرتبه‌ای از مراتب شدّت و ضعف، به علاوه مقدمه حدسیّه [مذکور مبنی بر این که امر کلی، یک ماهیّت نوعیّه است و نه یک ماهیّت صنفیّه] می‌باشد. پس همانا آن [دلیل] دلالت می‌کند بر تحقق اختلاف در یک امر کلی که با ضمیمه کردن مقدمه حدسیّه به آن، به طور مطلق الزامی می‌شود.

من می‌گوییم: بله، [این ایراد] متوجه علامه (دوانی قدس سره) شده است که:

اولاً: ما حاصل مقدمه‌ای که در آن ادعای حدس شده است، تمیز و تمایز قائل شدن بین ذاتی و عرضی است و این تمایز یا در مرتبه و مقام تعدّر [و عذر آوردن] بیان شده است و یا با سختی [و تکلف فراوان]، همان طور که گروهی این سخن را در مورد یکی از افراد خودشان به صراحت بیان کرده‌اند، و [عدم توضیح] مطلب را به بداهت و روشنی آن حواله کرده‌اند، [و این جا باید اضافه کرد که] حدس [نیز در این مورد] بر آن چه سزاوار آن است [مبنتی] نیست.

ثانیاً: همانا این دلیل [که در ادامه خواهد آمد] بر سخن بالا غلبه دارد و ما می‌گوییم: همانا اختلاف شدیدتر و ضعیف‌تر به صنف است، «زیرا در هر مرتبه‌ای از مراتب شدت و ضعف، (ممکن است) اشخاص فراوانی تحقق یابند، و بعد از این [سخن]، پس این تمایز [گذاری] به عوارض یا ذاتیات، حکمش، حکم سایر حقایقی است که حکم به اختلاف آن‌ها از لحاظ صنف [شان] می‌شود، [...] تا آخر سخن علامه»<sup>1</sup>.

پس اگر [در اختلاف گذاری]، به اختلاف آثار [دو فرد] تمسک

1. الطبقات الجالیة (مخطوط)، ص 22.

شود [و نتیجه گرفته شود که اختلاف افراد، در واقع به اختلاف در آثار افراد است و نه به چیزهای دیگری مثل اختلاف در صنف، به طریقی که بگوییم] اختلاف آثار در صنوف مختلف نیز امکان پذیر است، به این وجه که آثار بین دو فرد مختلف در صنف، [با یک دیگر] اختلاف بین و روشنی دارند، [این چنین اختلاف گذاری] روشن و بین نیست. این گونه گفته شده است: تو دانایی بر این [نکته] که حدس صائب حکم نمی‌کند به اختلاف [افراد]، هر گونه اختلافی، بر حسب ماهیت، بین هر دو مرتبه‌ای از شدت و ضعف؛ پس همانا گاهی اختلاف در شدت و ضعف قرمزی، بین دو فرد از قرمزی به گونه‌ای اتفاق می‌افتد که این دو فرد در آثارشان از یک دیگر متمایز می‌شوند، همان طور که این اختلاف ممکن است در دو فرد از افراد انسان اتفاق بیفتد.

و بدان که همانا علما بر اختلاف شدیدتر و ضعیف تر نوعی، به وجوه [مختلفی] استدلال کرده اند:

**وجه اول:** به درستی، مثل آن سیاهی که در محلی، و در حدی از شدت و ضعف وجود دارد، در جایی دیگر [نیز] قابل رویت است، پس هر کدام از این دو سیاهی، یک کلی هستند که برای آنها افراد منحصر به فرد و مشخصی وجود دارد. و این وجه ردّ شده است با این [استدلال] که این سخن به طور مطلق درست نیست زیرا جایز [و ممکن] است که هر کدام از این دو سیاهی، صنفی

[مجزا از دیگری] باشد که [البته] با دیگری در ماهیّت، موافق باشد.

و استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدّس سرّه) در صدد بیان تکمله و تتمیم این سخن [به این ترتیب] برآمد که: «به درستی این احتمال در مورد هر دو چیزی که به اختلاف آن دو در نوعشان حکم شده است، وجود دارد، و مسئله برای افرادی که دارای قوه حدس صائب هستند، غیر مشتبه و [کاملاً] روشن است».<sup>1</sup>

در مجموع، با اضافه نمودن مقدمه حدسیّه سابق الذکر [که امر کلی، یک ماهیّت نوعیّه است و نه یک ماهیّت صنفیّه]، و توضعیت این مقدمه را دانستی که سیاهی شدید با سیاهی ضعیف مخالف است، پس [در این صورت، مسئله خالی از یکی از این دو وجه نیست:] یا اختلاف بین این دو فرد در حقیقت [وجود آنها است] و یا در عوارض [وجودشان].

**وجه دوم** [در استدلال در مورد اختلاف شدیدتر و ضعیف تر نوعی قائل است که قول به اختلاف نوعی دو فردی که در شدت و ضعف با هم اختلاف دارند]: باطل است، در غیر این صورت، [اگر قائل به تفاوت نوعی شویم]، تفاوت [دو فرد مورد نظر] در سیاهی نخواهد بود بلکه [تفاوت آن دو] در امری خارج از سیاهی خواهد

---

1. همان.



بود، اما ما قطعاً می‌دانیم که تفاوت در سیاه بودن است، پس فقط شقّ اول [یعنی باطل بودن قول به اختلاف نوعی دو فردی که در شدت و ضعف با هم اختلاف دارند، به عنوان قول صحیح] باقی می‌ماند.

**من می‌گوییم:** با توجه به آن چه قبلاً بیان شد، که تفاوت بین این دو فرد در نفس خود آن دو است و نه در این که کیفیت سیاهی آن‌ها چگونه است، ضعف این سخن بالا ظاهر و روشن می‌گردد؛ و [باید دانست] که شدت و ضعف از اعراض اولیه آن دو فرد است، و تفاوت، بین ذات آن دو است، به معنای آن که [تفاوت] در عارض صنفی داخل در هویت آن دو فرد است و نه در نفس آن دو، به بیانی که [گروهی] تقریر کرده‌اند به این که سیاهی، خارج از ماهیت آن دو است، طبق این بیان که [امر] مقول به تشکیک از عوارض آن چیزی است که مورد بحث است؛ پس اختلاف بین دو سیاهی، در عوارض [آن دو] است و نه در ماهیت آن‌ها، پس [برای روشن شدن مطلب، در مورد آن] تامل و تفکر کن.

**وجه سوم:** همانا شدت، لازمه ماهیت [امر] شدید، و ضعف، [لازمه] ماهیت [امر] ضعیف است، و این دو با یک دیگر تنافی دارند؛ پس چاره‌ای نیست جز این که ملزوم این دو نیز در حقیقت با یک دیگر متخالف باشند؛ چون اگر این دو در ماهیت مساوی

باشند، [این امر مستلزم] جمع دو امر متنافی [با یک دیگر] است. و این سخن ردّ شده است به این که منع شده است که شدّت و ضعف لازمه ماهیّت شدید و ضعیف باشند، به خاطر این که جایز است ثبوت شدّت و ضعف برای ماهیّت واحدی در ضمن افراد متعدده شخصیه یا صنفیه که ملزوم شدّت و ضعف هستند. و حاصل آن که همانا این مطلب از آن مواردی است که اثبات نشده است. محقق شریف (قدّس سرّه) گفته است: مخالف بودن نوعی قوی با ضعیف مسئله‌ای است که دلیلی بر فساد یا صحت آن اقامه نگردیده است.<sup>1</sup>

[و از این] سخن علامه [دوانی که گفت]: «و از جمله آن مسائلی که اشاره دارد بر این مطلب [...]، تا آخر سخن او»، [چنین] استفاده می‌کنم که این سخن جزء اضافات او بر کتاب الجدیّه است، و همانا سخن او که گفت: «و هنگامی که ما جسمی را فرض می‌کنیم [...]، تا آخر سخن علامه»، مستلزم آن است که این [فراز] مشتمل باشد بر یک شرط و جزاء؛ پس شرط، این سخن او است که گفت: «و هنگامی که ما جسمی را فرض می‌کنیم [...]، تا آخر سخنش». و سخن او که گفت: «این مرتبه سوم، در نوع، با

1. رجوع کنید به کتاب شرح المواقف، ج 5، ص 192.

مرتبۀ دوم متحد است [...]، تا آخر سخن علامه [دوانی]»، جزء این عبارت او است که گفت: «سپس اگر فرض کنیم که او از این مرتبۀ نزول کرده است [...]، تا آخر این عبارت». و این سخن او: «و تمام این مراتب متحد هستند در نوع»، جزء این عبارت او است که گفت: «و هنگامی که حفظ کردی این نسبت را».

و مجموع این جملات که به یک دیگر عطف شده‌اند، جزء این عبارت علامه هستند که گفت: «چنان چه به سوی این عقیده برویم که همانا طبقات متفاوت یا [طبقات] متقارب رنگ‌های متحده، بر حسب اختلاف دو نسخه [شرح تجرید قوشجی]، [...]، تا آخر سخن [علامه دوانی]».

و این سخنش که: «پس لازم می‌آید که سیاهی [...]، تا آخر این عبارت»، متفرع بر شرطیۀ کبری [قضیه] است؛ این سخن [را دریاب].

و مخفی نماند که همانا از این که بعضی از مراتب [طبقات] متقاربه در نوع [با یک دیگر] متحد باشند، لازم نمی‌آید که این نسبت [یعنی اتحاد در نوع]، در جمیع مراتب محفوظ باشد.

گفته نشود که: اگر این گونه نباشد [یعنی اگر اتحاد در نوع، در جمیع مراتب محفوظ نباشد]، ترجیح بلا مرجح لازم می‌آید؛ زیرا

[در این صورت] ما خواهیم گفت: عدم علم به مرّح، موجب علم به عدم مرّح نمی‌شود.

گفته نشود که: [علامه دوانی] (قدّس سرّه خود) تصریح کرده است به این که [محفوظ نبودن اتحاد در نوع، در جمیع مراتب] مبتنی است بر یک ادعای حدسی [مبنی بر این که امر کلی، یک ماهیّت نوعیّه است و نه یک ماهیّت صنفیّه]، [و چون این امر بر یک ادعای حدسی مبتنی است]، پس مناقشات بالا به آن ضرری نمی‌زنند. [اگر این گونه گفته شود، آنگاه] ما [در جواب] می‌گوییم: همانا [بیان این نکته] گذشت که این تمایز از جمله مسائلی است که گروه [علما] به صعوبت [اثبات آن] و یا بیان شدن آن در مرتبه و مقام تعدّر [و عذر آوردن] اعتراف کرده‌اند، پس ادعای حدسی بودن آن نیز مسموع و قابل پذیرش نیست.

[توضیح این سخن علامه دوانی که گفت]: «نقض [سخن سابق توسط استناد به مثال] یک ذرع و دو ذرع، اگر [این نقض] در مورد مقام اول گفته شود، پس مربوط [به بحث] نیست مگر زمانی که [این حرف] ثابت شود برای [اختلاف در] غیر [مقدار] نیز، تا آخر سخن علامه»،<sup>1</sup> [این سخن] بیان می‌کند که این حصر

1. الطبقات الجلالیه، ص 22.

[به مقام اول]، ممنوع است زیرا بیان ماده نقض، منحصر در مفهوم مقدار نیست تا این که نقض متوقف باشد بر اثبات اختلاف و [میزان] مقداریت، پس [وقتی این حصر ممنوع است]، چرا جایز نباشد که اختلاف در ذاتی دیگری [غیر از مقدار] اتفاق افتاده بیفتد.

**من می‌گویم اولاً:** مقصود [علامه] از نقض به یک ذراع و دو ذراع، به اعتبار صدق مقدار بر این دو است [یعنی بر حسب صدق] زیادت و نقصان، و این [یعنی] نقض، اشاره‌ای است به مطالبی که در [کتاب] شرح آمده و اختلاف را سند و دلیلی برای منع [از حصر در مقدار] قرار داده است، از آن جهت که [عبدالرحمن جامی] گفته است: هم چنین اختلاف در کمال و نقصان در نفس ماهیت [افراد]، مثل [اختلاف] یک ذراع و دو ذراع در [میزان] مقدار، موجب تغییر ماهیت نمی‌شود.<sup>1</sup> و انطباق این سخن بر ما نحن فیه ظاهر است، و [نیز] روشن است که این نقض وارد نیست مگر زمانی که برای [اختلاف در] غیر [مقدار] نیز ثابت باشد.

**و ثانیاً:** [این که] بیان مقدار به عنوان مثال بوده است و نه [در] مقام [حصر]؛ علاوه بر آن که صورت بحث [و مسئله]، از این جهت که دو منع را در تقابل با یک دیگر قرار می‌دهد، خراب و فاسد است، و چگونه از [مثال] ناقض، احتمال اختلاف در ذاتی‌های

1. این مطلب را عبدالرحمن جامی در کتاب *الدره الفخره*، ص 4 گفته است.

دیگر هم مسموع و قابل پذیرش خواهد بود؟ و آیا نقض، به [واسطه] غیر از مادّه تحقّقش وارد خواهد بود؟

[در توضیح] سخن [علامه دوانی] که گفت: «مگر زمانی که ثابت شود که مقداریت یکی از آن دو فرد بیش‌تر از دیگری است».

گفته شده است: [این نکته] مخفی نماند که همانا تشکیک اقتضاء نمی‌کند زیادت و نقصان را در نفس ماهیت کلیه واحده مورد بحث، بلکه اقتضاء می‌کند اختلاف دو فرد را در زیادت و نقصان.

من می‌گویم: به درستی [قبل از این] دانستی که اختلاف دو فرد در زیادت و نقصان در نفس خودشان، ربطی به تشکیک ندارد. به درستی، تشکیک در تفاوت صدق کلی [بر افراد]، بلکه در صدق کلی بر آن دو فرد، مصداق می‌یابد، و منظور علامه (قدّس سرّه) نیز همین بوده است، آن جا که گفته است: «همانا مقداریت یکی از دو فرد [مختلف]، از دیگری بیش‌تر است، و روشن است که [مقداریت فرد] اول مثل دومی نیست و مستلزم آن نیز نمی‌باشد».<sup>1</sup> و او (قدّس سرّه) خود، با این عبارتش [نیز] به همین مطلب اشاره کرده، آن جا که گفته است: «بلکه یکی از دو فرد بیش‌تر از

1. الطبقات الجلالیه، ص 22.

دیگری است و نه [این که] مقداریتش بیش‌تر باشد».<sup>1</sup>

[در توضیح این] سخن علامه [دوانی که گفت]: «و اگر از جهت معنای اضافی، [یکی از دو فرد] بیش‌تر از دیگری باشد، یعنی طولِ اضافی [یکی از دیگری بیش‌تر باشد].<sup>2</sup>

بدان که همانا طول و کثرت، دو معنا را می‌رسانند: اولین [معنا، معنای] اضافی است، مثل آن که مثلاً گفته شود دو ذراع، در قیاس با یک ذراع، طویل است، گر چه دو ذراع در قیاس با سه ذراع، کوتاه است؛ و [یا این که گفته شود] ده، در قیاس با پنج کثیر است، گر چه در قیاس با صد کم است.

دومین معنا، [معنای] غیر اضافی است، این گونه که مثلاً از طول، امتداد مفروض اراده شود یا نشود، و از کثرت، اجتماعی از وحدات [یعنی یک یک ها]، اراده شود. پس معنای اضافی در هر دوی افراد، عرضی است برای افرادشان، و در آن [معنای اضافی] اختلاف به کمی و زیادی قابل تصور است. اما معنای حقیقی، ذاتی است و در افرادش اختلاف پیدا نمی‌کند. [البته] این [عقیده] از کلام

---

1. بنظر می‌رسد در این جا عبارت متن عربی کتاب دارای اشکال باشد، زیرا این عبارت علامه، با عبارتی که بلافاصله قبل از این، از ایشان نقل شد سازگار نیست. در عبارت قبل گفته اند مقداریت یکی از افراد از دیگری بیش‌تر است و در این عبارت می‌گویند یکی از افراد از دیگری بیشتر است و نه مقداریتش !!!

2. الطبقات الجلالیه، ص 22.

شیخ [الرئيس ابو علی سینا]، بر حسب آن چه سید سند (سید صدر الدین دشتکی قدس سره) [از او] تحریر کرده است، استفاده نمی‌شود.

**من می‌گویم:** اما آن چه استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سره) در مقام تحقیق بیان کرده است، با این سخن ملائمت و هم‌سازی ندارد. [او گفته است آن چه] مقول به تشکیک است، همانا مشتق است و نه [چیزی] غیر مشتق. پس همانا گاهی در طول و کثرت، در معنا و حالتِ اضافی، اختلاف و تشکیک تحقق پیدا می‌کند در حالی که از مشتقات نیستند.

و حقّ مطلب آن است که همانا طول، در معنا و حالتِ اضافی، بر افرادِ مقدار عارض می‌شود، و کثرت، در معنا و حالتِ اضافی، اضافه‌ای است که به افرادِ عدد عارض می‌شود، و [در واقع] هیچ‌بخش و شی‌ای از آن‌ها بر معروضاتی از آن‌ها که از مقوله کم هستند، ضرورتاً صدق نمی‌کند؛ به خاطر این که این مقولات [با یک دیگر] متباینه هستند، پس مشکک بودن آن‌ها در قیاس با افرادِ [مفهوم] مقدار و عدد تصور ندارد.

بله، [مطلبی که هست این است که] افرادِ طول و کثرت که بر مقدار و عدد عارض<sup>1</sup> می‌شوند، فی‌نفسه با یک دیگر متفاوت

1. به نظر می‌رسد که کلمه «معروض» در این جا درست است و نه «عارض»، ←



هستند، به این بیان که بعضی از این افراد، فی نفسه، از بعضی دیگر قوی‌تر هستند و نه آن که در طول بودن خود به معنای اضافی آن، یا در کثرت خود به معنای اضافی آن، متفاوت باشند؛ و چنین تفاوتی تشکیک نیست اما سبب تفاوت صدق مشتق از این دو، بر معروضات آن افراد می‌شود. پس [در این صورت]، خط طولانی‌تر، محق‌تر است به این که [مفهوم] طویل بر آن صدق کند تا [خط] کوتاه‌تر، و عددِ بیشتر محق‌تر است به این که [مفهوم] اکثر [یا بیش‌تر] بر آن صدق کند تا [عدد] کم‌تر؛ و این مثل آن است که همانا افراد مقدار و عدد، فی نفسه، در زیادت با یک دیگر تفاوت دارند، به معنای آن که دو ذرع از یک خط، بیش‌تر است از یک ذرع فی نفسه، و نه در خط بودن [یعنی دو ذراع از یک خط فی نفسه بیش‌تر است و نه در مفهوم خط بودنش]؛ و [هم چنین] [عدد] ده، فی نفسه، بیش‌تر از [عدد] پنج است و نه در عدد بودنش. پس این تفاوت اصلاً تشکیک نیست. بله [این تفاوت]، سبب تفاوت صدق آن چه مقدار بندی شده است و نیز صدق آن چه معدود و شمارش شدنی است، بر معروضاتشان می‌شود. پس مقول به تشکیک جز مشتق چیز دیگری نیست. پس اگر گفته شود بنا بر این بین طول و کثرت حقیقی و [طول و کثرت] در معنای اضافی آن‌ها،

در این مورد که هر دو فی نفسه مقول به تشکیک نمی‌باشند، فرقی نیست، و [نیز] این که آن چه مقول به تشکیک است، مشتق از هر دوی این مفاهیم است، پس بنا بر این چگونه شیخ [الرئیس ابو علی سینا] تشکیک را از [معنای] حقیقی نفی کرده و در [معنای] اضافی اثبات کرده است؟<sup>1</sup>

[در جواب این ایراد بالا] من می‌گویم: شیخ [الرئیس ابو علی سینا] تشکیک و اختلاف را از طبیعت حقیقیه، با در نظر گرفتن افراد طبیعت حقیقیه که همانا مقادیر هستند، نفی کرده است و این مسئله منافاتی ندارد با این که مشتق از طبیعت حقیقیه، در اموری که مقدار بندی شده‌اند، مقول به تشکیک باشد. اما اثبات اختلاف از جهت [مفهوم] طول [به معنای اضافی آن]، چه بسا که به دلیل آن بوده است که در طول اضافی، از مبدأ، مشتق اراده شده است؛ پس همانا آن چیزی است که بر افراد خط صادق است مشتق است و نه مبدأ، و ثبوت تشکیک در مشتق، منافاتی ندارد با نفی تشکیک از مبدأ، بر حسب این سخن علامه [دوانی] که گفت: «و اگر از جهت معنای اضافی، [یکی از دو فرد] بیش‌تر از دیگری باشد، یعنی طول اضافی [یکی از دیگری بیش‌تر باشد]»، دو معنای دیگر محتمل است:

1. رجوع کنید به کتاب الشفاء - الهیات، ص 279؛ و کتاب المباحثات، ص 286.

**اول آن که:** در یک خط، یک فرد در طول [به معنای] اضافی، فی نفسه، بیشتر و قوی‌تر باشد نسبت به فرد دیگر.

**دوم آن که:** این که همانا یک خط، فی نفسه، از خطی دیگر، از حیث و جهت طول [به معنای] اضافی، بیشتر باشد، یعنی سبب این زیادت، اتصاف [خط] اول، در اضافه [و مقایسه] با خط دوم، به طول باشد، و همانا [توضیح این نکته] گذشت که به درستی، گاهی منشأ تفاوت بین ذاتی دو فرد، بعضی از عوارض آن دو می‌باشد، و این نکته روشن است که همانا این دو اختلاف موجب تشکیک در طول [به معنای] اضافی [آن] نمی‌شود هر چند [اختلاف] اول، با در نظر گرفتن [خود] خطوط، مستلزم تشکیک در طول [به معنای] اضافی، و [اختلاف] دوم، با در نظر گرفتن معروض‌های خطوط، مستلزم تشکیک در طول حقیقی باشد؛ پس به این مطلب معرفت پیدا کن که همانا مطلب دقیقی است و آن را حفظ کن که این مطلب در خور این حفاظت است.

**[در توضیح این سخن علامه [دوانی که گفت]: «یعنی شدیدتر**

**است در این که او یک بعد واحد دارد»<sup>1</sup>**

**من [در این مورد] می‌گوییم: که همانا خط، کمّ بالذات است، پس**

---

1. در حاشیه الطبقات الجلیه، ص 23.

[خط]، خود بعد است و نه صاحب بعد، و این اشاره‌ای لطیف از [جانب] شیخ [الرئيس ابو علی سینا] است، آن گونه که استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سره) آن را به تحقیق بیان کرده است که همانا مشتق، مشکک است از آن جهت که استاد آگاهی و تذکر می‌دهد که آن چه تشکیک در آن تصور دارد، آن چیزی است که صاحب بعد است، [در این نکته تامل کن و آن را] بفهم.

به این سخن علامه [دوانی که گفت]: «اگر در مقام دوم وارد شود [...]، تا آخر سخن علامه»، ایراد شده است که به وسیله [مثال] یک ذرع و دو ذرع، به مقام دوم، نقضی وارد نمی‌شود، زیرا مقام دوم، همان طوری است که علامه به آن تصریح کرده است، و آن عبارت است از این که: همانا شدیدتر و ضعیفتر، (و زیادتر و کم تر) در ماهیت مختلف هستند و با یک دیگر اختلاف دارند<sup>1</sup> و نقض این مطلب با [مثال] یک ذراع و دو ذراع صحیح نیست، زیرا [در این دو]، یکی از دیگری شدیدتر نیست، گر چه از آن بیش‌تر است.

من می‌گویم: به تحقیق این نکته بیان شد که لفظ زیادت و نقصان، در بعضی از نسخه‌های [کتاب الطبقات الجالیة]، در مقام دوم ذکر شده‌اند. و اگر این چنین فرض کنیم که [ذکر] هر دوی این

---

1. همان.

الفاظ، [در کتاب] ترک شده است، [این ترک] یا از باب اکتفاء [سایر موارد ذکر شده] بوده است، و یا از باب اطلاق مجازی شدیدتر بر زیادتر، پس همانا گروه [علما] ادعا کرده‌اند که زیادتر و کمتر نیز در ماهیت [با یک دیگر] اختلاف دارند، به ویژه به دلیل آن که دلایل ذکر شده در مورد اختلاف شدیدتر و ضعیفتر، به طور نوعی، در این جا [در مورد کمتر و زیادتر] نیز دقیقاً جاری است. و با این وصف، پس ایرادی نیست به وارد کردن نقض به مقام ثانی توسط [مثال] یک ذرع و دو ذرع. این سخن در جایی است که نقض، مبتنی بر ادعا باشد؛ اما اگر نقض، مبتنی بر دلایل باشد، [در این صورت] پس نقض وارد است و گریزی از آن نیست مگر این که در مورد آن نیز به حکم [مذکور] ملتزم شویم.

**[در توضیح] سخن علامه [دوانی که گفت]: «پس گریزی از آن نیست مگر به وسیله التزام به این که همانا آن دو [...]، تا آخر سخن علامه».** [در این سخن، کلمه آن دو] یعنی یک ذراع و دو ذراع بلکه بیشتر و کمتر مقداری به طور مطلق.

و در این جا سه چیز سزاوار دانستن است: [اول:] مقدار بیشتر، و مقدار کمتر مثل خطی که یک ذرع است و خطی که دو ذرع است، و [دوم:] وحدت و تثبیه بودن که عارض این دو [خط یک

ذرعی و خطِ دو ذرعی] می‌شود، و [سوم:] مقدار بندی که این دو مقدار [یک ذرع و دو ذرع] بر آن عارض می‌شوند. و در لزوم اختلاف در ماهیّت [افراد] در [مورد] دوم و عدم لزوم اختلاف [در ماهیّت] در [مورد] سوم حرفی نیست، بلکه در این که مورد سوم، به زیادت و نقصان، جز به صورت عرض، متصف نمی‌شود، نیز حرف [و بحثی] نیست. [پس] کلام در [مورد] دوم (و) اول است.

و همانا این مطلب افاده آن را دارد که التزام اختلاف در ماهیّت، در مورد دوم، خلاف ظاهر است؛ پس همانا قیاس کردن آن بر اعداد واضح نیست. چگونه [این مطلب می‌تواند صحیح باشد در حالی که] همانا برای مراتب اعداد، صفاتی که در ماهیّت و نه در مراتب مقداری، با یک دیگر تفاوت داشته‌اند، اثبات شده است. هم چنین است قیاس مورد دوم بر شدیدتر و ضعیف‌تر، یعنی افاده [شدت و ضعف]؛ چگونه [این قیاس می‌تواند صحیح باشد] در حالی که ماهیّتی که استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سرّه) در مورد شدت و ضعف بیان کرد در این جا امکان اجرا ندارد.

**من می‌گویم:** همانا دلایل عقلیه‌ای که گروه [علما] اختلاف

نوعی شدیدتر و ضعیفتر را بر آن بنا کرده‌اند و قبلاً ذکر شد، در این جا نیز جاری [و معتبر است]؛ پس اگر نقض بر آن دلایل [بوده است]، پس التزام به آن [نقض‌ها در این جا نیز] لازم است؛ و اگر [نقض] بر مدعا بوده است، پس همان طوری که [این گونه استفاده می‌شود]، [این] احتمالی است که تایید می‌شود با جریان داشتن دلایل [مذکور در این جا نیز].

و اما مسئله اختصاص مراتب اعداد، و نه مقادیر، به صفات متخالفه [مخالف با یک دیگر]، پس در این سخن [این ایراد هست که] گاهی یک مقدار، به [همان] میزان [و اندازه] خودش، به مقداری دیگر اختصاص داده می‌شود که مثل چنین نسبتی [که میان مقادیر وجود دارد]، ممکن نیست میان اعداد وجود داشته باشد تا گفته شود: این نسبت، به درستی و در حقیقت، از عوارض عددی است که عارض آن نسبت شده است؛ اما طرد کردن این سخن، محتاج به بیانی [خاص] است.

[این] سخن علامه [دوانی که گفت]: «و این مخالف آن چیزی است که [قوشجی] آن را به این بیان تقریر کرد که تقسیم کردن

**فرضی<sup>1</sup> [...]**، تا آخر سخن علامه»، یعنی [تقسیم کردن] فرضی [مفهومی] مقداری، همان طور که این عبارت مقتضی مقام [ما نحن فیه] است و نه به طور مطلق. پس همانا تقسیم [و بخش کردن] فرضی به [تعدادی] اجزاء، [تقسیمی] معنوی است و نه [تقسیم] به اجزائی که در ماهیت با یک دیگر متساوی هستند، من [این مطلب را] این گونه افاده می‌کنم.

**و من می‌گویم:** همانا علما انقسام [امری کلی] را [در دو مورد] معتبر دانسته‌اند. [مورد اول: انقسام کلی] به [کلی] قابل تفکیک، که خود به قطع و شکستن<sup>2</sup> تقسیم می‌شود؛ [مورد دوم: انقسام کلی] به [1. کلی] فرضی، که [خود] به آن چه برای مجرد فرض عقل به صورت کلی [تصور دارد]، و [یا 2.] آن چه برای مجرد توهم به نحو جزئی [تصور دارد]، و [یا 3.] آن چه برای مجرد عقل کلی یا توهم جزئی نیست، بلکه برای اختلاف دو عرض قارّ یا غیر قارّ در تقسیم مقداری به اجزاء متباینه در وضع [تصور دارد]، تقسیم می‌شود. و اما تقسیم [امری کلی] به اجزاء تحلیلی خارجی مثل

1. با توجه به پاورقی متن عربی کتاب که گفته است: «در نسخه ج کتاب، به جای کلمه العرضیه، الفرضیه آمده است»، باید گفت چون در شرح علامه بهابادی کلمه فرضیه آمده پس در متن علامه دوانی نیز مناسب تر است که بجای کلمه العرضیه، کلمه الفرضیه بیاید همان طور که در نسخه ج این گونه آمده است.

2. نگاه کنید به کتاب تلخیص المحصل، ص 235؛ و نیز رجوع کنید به کتاب شرح المواقف، ص 5 و ص 56.



هیولا و صورت، یا [به اجزاء] عقلیه مانند جنس و فصل، در این [چنین اموری] انقسام به عقلیه و فرضیه معتبر نیست. پس هنگامی که تقسیم فرضی در این موارد اطلاق می‌شود، از آن جز تقسیم مقداری، و نه تقسیم مطلق که شامل تقسیم مقداری نیز می‌شود، و نه تقسیم به اجزاء معنوی، [به ذهن] متبادر نمی‌گردد.

**سخن علامه [دوانی که گفته است]: «همانا [این تقسیم] در اجزایی که در ماهیت متساوی هستند، صورت می‌گیرد، تا آخر سخن علامه» .**

بر این سخن علامه ایراد شده است به این که این حصر، به طور قطع باطل است، زیرا این صحیح است که جسم، به تقسیم فرضی، تقسیم شود به ظاهر، [که این ظاهر در واقع] همان سطح است، و به ما عدای جسم [یعنی غیر] جسم، با این که سطح و غیر سطح با یک دیگر مختلف هستند.

[در مورد این ایراد] می‌گوییم اولاً: همانا تو به درستی سخن [ما را] در مورد تقسیم [کلی] به اجزاء مقداریه که در وضع [با یک دیگر] متباین هستند را دانستی. پس تقسیم جسم به سطح و غیر سطح از موارد ما نحن فیه [و از جمله مواردی که ما در حال حاضر در مورد آن بحث می‌کنیم] نیست؛ پس به وسیله این تقسیم، حصر [مورد بحث علامه] مختل نمی‌شود.

ثانياً: آن که تقسیم جسم به سطح که جزء جسم نیست بلکه از عوارض غیر مستقیم فی نفسه آن است، [قابل قبول نیست] مگر با تکلف و زحمت زیاد [و دور از ذهن].

سوماً [آن که]: همانا شیخ [الرئيس ابو علی سینا نیز] این حصر را ادعا کرده و کلیت آن را ثابت نموده است، الا این که [گفته است] همانا امکان تقسیم وهمی، ملزوم<sup>1</sup> امکان عقلی<sup>2</sup> است؛ پس به این ترتیب لازم می‌آید بطلان نظریه دموکریت (ذیمقراطیس)<sup>3</sup> که [گفت]: همانا مبادی اجسام، اجسام کوچک سخت قابل قسمت [به تقسیم] وهمی، و نه عقلی، هستند. حتی امام [فخر رازی] بر این سخن اعتراض کرده است و تساوی کلی و جزئی در ماهیت را ممنوع دانسته است. و محقق (قدس سره) این گونه پاسخ داده است که شیخ [الرئيس ابو علی سینا] دلیل خود را بر این نکته مبتنی کرده است که مخالف او نیز تسلیم آن نکته است و آن این که

- 
1. در نسخه «ج» کتاب آمده است: امکان تقسیم وهمی، لازم امکان عقلی است.
  2. رجوع کنید به کتاب الاشارات و التنبيهات، ص 193؛ و نیز به کتاب شرح الاشارات و التنبيهات (مع المحاکمات)، ج 2، ص 55.
  3. برای اطلاع بیشتر در مورد نظر دموکریت (ذیمقراطیس) رجوع کنید به کتاب اجوبه المسائل النصيرية، ص 59؛ و نیز به کتاب شرح الاشارات و التنبيهات (مع المحاکمات)، ج 2، ص 54، و ج 3، ص 128.
  4. دموکریت یا دموکریتوس یا ذیمقراطیس از آخرین فیلسوفان یونانی پیش از سقراط بود. وی مهم ترین شارح و بسط دهنده بعضی از افکار لئوکیپوس بود.

[امور] بسیط، در طبع با یک دیگر متساوی هستند.<sup>1</sup> و بعد از ثبوت این ادعا از جانب محقق (قدّس سرّه)، دیگر جایی برای مناقشه، به وسیله ایراد و اشکال وارد کردن به حصر مذکور، در کلام استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سره) باقی نمی‌ماند، زیرا علت این اشکال چیزی جز صحّت نقل نیست.

**و چهارم آن که:** همانا [صحّت] سخن علامه دوانی (قدّس سرّه) متوقف بر ادعای حصر نیست؛ پس همانا ثبوت تقسیم و همیه، فی الجمله و در مجموع، به اجزاء متساوی در ماهیّت، کافی است برای نقض کردن لزوم اختلاف ماهیّت در بیشتر و کم تر مقداری به طور مطلق. و سخن [شخص] معترض، [در واقع] به مناقشه‌ای لفظی در کلمه «انما» برمی‌گردد [که از آن استفاده حصر کرده است، در حالی که این اعتراض] با حمل کردن کلمه «انما» بر تاکید صرف، و نه حصر، دفع می‌گردد.

**سپس من می‌گویم:** بله، این مسئله بر کلام استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدّس سرّه) متوجه است که معترضین، ادعای [بطلان حصر را] در مورد اجسام طبیعیّه، و نه در مورد مقادیر، ادعا کرده‌اند؛ پس چه بسا این که اجزاء جسم، با کل، در ماهیّت، اتفاق داشته باشد، [اما] مقادیر اجزاء، در مقدار کلّ، در

1. شرح الاشارات و التنبیها (مع المحاکمات)، ج 2، ص 57.

ماهیت، اتفاق نداشته باشد؛ همان طور که همانا وحدتِ عارض بر جزء، در طبیعتِ [خود]، با عددِ عارض بر کلّ مخالف است.

سخن علامه [دوانی که گفت]: «یا [این کلمه «یفرق» خوانده می‌شود] به نصیب [ر]، که عطف می‌شود به [کلمه] يلتزم». سخن علامه [دوانی که گفت]: «و گفته می‌شود: همانا [مورد] اول مستلزم اختلافِ در ماهیت است و نه [مورد] دوم، تا آخر [سخن علامه] 1.

به درستی دانستی که همانا نقضِ وارد بر دلایل سه گانه، «فرار و چاره‌ای از آن‌ها وجود ندارد مگر به وسیله التزامی» که قبلاً ذکر شد. و وجه این جواب که [بین موارد گوناگون] فرق [وجود دارد]، زمانی روشن می‌شود که نقض، بر [اصل] ادعا وارد شود، همان طور که ظاهر کلام علامه [دوانی] (قدّس سرّه) نیز همین معنا را افاده می‌کند. اما اگر نقض بر دلیل وارد شود، اصلاً وجهی نخواهد داشت. و اما آن چه از دلیل این سخن که بر اختلاف شدیدتر و ضعیف تر نوعی [اقامه شده است]، استفاده می‌شود، گر چه در زیادتر و کم تر مقداری [نیز] جاری [و صادق] است، اما اشاره و تذکر مذکور [در آن جا و در آن مورد، دیگر در این جا] جاری [و

صادق] نیست. پس زمانی که جریان داشتن دلیل، مورد ملاحظه قرار گیرد، نقض [دلیل]، هم چنین با التزام به تخالف نوعی [دو فرد دارای اختلاف] جواب داده می‌شود؛ و زمانی که عدم تایید دلیل، توسط تذکر مذکور، مورد ملاحظه قرار گیرد، پاسخ داده می‌شود که آن‌ها با یک دیگر فرق دارند. پس دفع نقض یا به وسیله منع تخالف و یا به وسیله منع کردن جریان داشتن [دلیل] صورت می‌گیرد، همان طور که ارباب مناظرات این نکته را تذکر داده‌اند.

پس **من می‌گویم** در این سخن، نظر [و ایراد] وجود دارد:  
**اما اولاً به این دلیل که:** همانا اگر نقض بر [اصل] ادعا [وارد شود]، پس هر دو جواب [بالا] صحیح خواهند بود، [و] فرقی نمی‌کند که دلیل و تذکر [مذکور] هر دو جاری [و صادق] بوده یا هیچ کدام از آن‌ها جریان نداشته باشند؛ و اگر نقض بر دلیل وارد شود، پس جواب اول درست خواهد بود و نه [جواب] دوم، زیرا جریان نداشتن تذکر [مذکور] در ماده نقض، [اصل] نقض را دفع می‌کند. پس [بنا بر این] آن چه [با] تکلف [و زحمت] در صورت [صحت] مورد اول [یعنی نقض بر اصل ادعا] بیان شد، [از قبل] حاصل و به دست آمده است، و آن چه درباره مورد دوم [یعنی نقض بر دلیل گفته شد]، فاسد [و غیر قابل قبول] است.

اما دوما به این دلیل که: پس همانا عدم جریان تذکر [مذکور] در مقادیر، صلاحیت آن را ندارد که سبب فرق [گذاری] بین مقادیر و اعداد باشد، و همانا این تذکر در اعداد نیز جاری نیست. و اما آن چه در این جا وارد شده است مبنی بر این که تو همانا دانستی که نقض [ما نحن فيه] توسط [مثال] یک ذرع و دو ذراع، در مقام دوم جاری نیست، زیرا یکی از یک یا دو ذرع از دیگری شدیدتر نیست؛ و اگر فرض کنیم که یکی از این دو از دیگری شدیدتر است، نقض مسئله به وسیله یک ذرع و دو ذرع صحیح خواهد بود، و آن چه علامه [دوانی] با این سخن خود: «یا فرق خواهد داشت، تا آخر سخن علامه»، برای گریز از نقض، به آن اشاره کرده است، صحیح نخواهد بود، زیرا حاصل ایراد، [در این صورت] این خواهد بود که یک ذرع از دو ذرع شدیدتر است، در حالی که این دو [در واقع]، در ماهیت با یک دیگر تفاوت ندارند. و [اگر کسی به این حرف این طور جواب بدهد که] یک ذرع و دو ذرع در ماهیت با یک دیگر متفق هستند، همان طور که روشن است، این جواب صحیح نخواهد بود. پس من [در پاسخ این سخن] می‌گویم که این سخن، [به دلایل متعددی]، کلامی بی‌مایه [و غیر قابل پذیرش] است.

اما اولاً: به دلیل آن چه تو دانستی از توجیه این نقض به وسیله [مثال] یک ذرع و دو ذرع در مقام دوم، از آن حیث که ادعای

قائلین به این حرف، به [اختلافِ در] شدیدتر و ضعیفتر محدود نیست، بلکه به ویژه شامل بیشتر و کمتر هم می‌شود، و در بعضی نسخه‌ها به [شمولِ ادعا بر] بیشتر و کمتر تصریح شده است.

و اما ثانیاً [این سخن قابل قبول نیست]: به دلیل آن که همانا حاصل جواب [مذکور]، تخصیص شدیدتر و زیادتر در [مسئله مورد] ادعا، به [چیزهایی] غیر از مقادیر است، پس [در نتیجه] به وسیله [مثال] یک ذراع و دو ذراع، نقضی [به ما نحن فیه] وارد نمی‌شود و غبار [تردید] بر آن نمی‌نشیند.

پس [بعد از این]، در مقام توضیح بیشتر من می‌گویم: همانا سخن علامه [دوانی] [قدس سرّه] در فقرات پیشین [که گفت: همانا [مورد] اول مستلزم اختلاف در ماهیت است و نه [مورد] دوم]، مبتنی بر اختلاف دو فرد در ماهیت و حقیقت نیست، بلکه [مبتنی] بر وجود اختلاف بالذات آن دو فرد است و نه [اختلاف] در صدق جنس بر آن دو فرد؛ [در این مسئله] تفاوتی نمی‌کند که این اختلاف ناشی از [اختلاف در] فصل باشد، که پس [در این صورت] این دو فرد در ماهیت مختلف خواهند بود، و یا این که اختلاف، ناشی از [اختلاف در] عوارض صنفیه یا شخصیّه باشد مثل طول اضافی یا این که مقدار، بر حد معینی باشد، همان طور که [بیان این مطلب] گذشت و [در آینده نیز] خواهد آمد، که در این صورت [که اختلاف در عوارض صنفی یا شخصی باشد]، این دو فرد [مورد نظر] در

هويّت با يك ديگر مختلف خواهند بود. پس [انسان مي‌تواند] اختيار كند [اين سخن را و بگويد] كه يك ذراع با دو ذراع در ماهيّت مختلف هستند، يا [اين كه بگويد] آن دو در ماهيّت متّفق بوده اما در هويّت با يك ديگر مختلف هستند؛ پس [به اين وسيله] دفع مي‌شود آن چه افاده شده است مبني بر اين كه همانا هنگامي كه اختلاف در ماهيّت، به زيادتر و كمتر بودن عددي، و نه [به زيادتر و كمتر بودن] مقداري، مختص شده است، [در اين صورت] جوابِ مذکور در مورد سوالِ ذكر شده كامل و تمام نيست.

**[در توضيح] سخن علامه [دواني كه گفت]: «پس اگر گفته شود، تا آخر سخن [علامه]».**

اين سخن، ايراد و اشكالي است بر مطلبي كه قبل در جوابِ نقضِ مذکور گفته شد، كه [اگر اين ايراد] بر مقام اول [يعني مقام دليل] وارد شود و [بگويد] كه تفاوتی بين يك ذراع و دو ذراع در مقداريّت وجود ندارد، [در اين صورت اين ايراد] توسط كلام شيخ [الرئيس ابو علي سينا] تايبد مي‌شود.<sup>1</sup>

**و تقرير سوال [اين است]:** همانا ما به طور قطع مي‌دانيم كه زيادتر بودن دو ذراع از يك ذراع، اعم از دو ذراع متصل [به

---

1. رجوع كنيد به كتاب الشفاء (الهيأت)، ص 132.



یک دیگر] یا منفصل [از یک دیگر]، فردی از ماهیت مقدار است، اعم از این که این مقدار بالفعل موجود باشد یا بالقوه؛ پس حصول [این] مقدار در دو ذراع بیش‌تر است از حصول مقدار در یک ذراع، و از آن جا که منظور ما از تشکیک در ماهیت، جز حصول متفاوت ماهیت در جزئیاتش نمی‌باشد، پس نقض [مذکور] متوجه [و قابل قبول] می‌باشد.

**و تقریر جواب [این است]:** همانا این که زیادت، فردی از ماهیت مقداری است، [امری] مسلم [و روشن] است، اما این که دو ذراع، دو فرد - بالفعل یا بالقوه - از ماهیت مقداری باشد، و یک ذراع فرد واحدی از [ماهیت مقداری] باشد، مستلزم این نیست که طبیعت مقدار در دو ذراع بیش‌تر باشد، بلکه ذات دو ذراع زیادت از ذات یک ذراع، در [خصوص] یک عارض است، یعنی [زیادت] بودن ذات دو ذراع، به سبب و دلیل یک عارض است، و آن عارض عبارت است از بودن دو ذراع بر حدی معین، پس همانا این بودن بر حدی معین، امری عارضی است که مستلزم زیادت بودن دو ذراع از آن چه بر حد دیگر [و کم تری] است، مثل یک ذراع، یا کم‌تر بودن دو ذراع از آن چه بر حد دیگر [و بیش تری] است، مثل سه ذراع، می‌باشد.<sup>1</sup>

1. برای اطلاع بیش‌تر مراجعه کنید به به همین مباحث در کتاب *الشفاء - المنطق*، ص ←

و به طور خلاصه، همانا تفاوتی بین ذات یک ذرع و دو ذرع وجود ندارد، بلکه [تفاوت] به سبب یک عارض است و این عارض عبارت است از بودن بر حدی معین؛ و به درستی که نظیر این مسئله قبلاً [در مورد مسئله] خط بیان شد که همانا افراد خط در خط بودن با یک دیگر تفاوت ندارند، بلکه آنها در ذات، و به سبب طول اضافی [یکی بر دیگری] با یک دیگر تفاوت دارند.<sup>1</sup>

**پس اگر گفته شود:** زیادت و نقصان دو عرض اولی برای کم هستند، پس چگونه اتصاف کم [به زیادت یا نقصان] به واسطه یک امر عارضی است؟

**من [در پاسخ ایراد بالا] می‌گویم:** منتفی بودن واسطه در عارض شدن، منافاتی ندارد با تحقق واسطه در ثبوت؛ پس همانا زیادت و نقصان دو [امر] عارض بر عارض مذکور، یعنی بودن خط بر حدی معین یا طول اضافی، نیستند، بلکه این عارض مذکور، اولاً به سبب زیادت، بر مقدار عارض می‌شود.

**پس اگر گفته شود:** چگونه واسطه در ثبوت زیادی معین برای مقداری معین متعدد می‌شود در حالی که [این مطلب] به درستی تقریر شد که [امر] واحدی که [در] شخص [خود] یکی است، با دو علت تعلیل نمی‌شود؟

---

102، ذیل فصل پنجم.

1. برای اطلاع بیش تر رجوع کنید به کتاب *الشفاء* - المنطق، المقولات، ج 1، ص 142.

من [در پاسخ این سوال] می‌گویم: [این امر] مجاز است که یکی از این دو [واسطه] - یعنی بودن بر حدی معین - سببی برای دیگری، یعنی طولانی‌تر بودن آن از [فرد] دیگر باشد، پس [در این صورت]، هر دوی این‌ها واسطه هستند، اما یکی از آن‌ها بدون واسطه و دیگری با واسطه، و برای نظر [با مذاقه بیش‌تر] در سوال، پس از این مجال خواهد بود.

و باید کلام را در این جا با اشارات و تذکراتی که گریزی از آن‌ها نیست به خاتمه برسانیم.

**اول [آن‌که]:** به درستی دانسته شد که همانا تشکیک به زیادت، در حقیقت، به احق بودن صدق مشتق بر معروضات باز می‌گردد، پس [زیادت و نقصان] مندرج تحت اولویت هستند، همان طور که علامه تفتازانی در کتاب *منطق التهذیب* [به این مسئله] اشاره کرده، آن جا که گفته است: «و تشکیک اگر تفاوت کند در اولیت یا اولویت با مندرج کردن این دو تحت [مقوله] تشکیک، و مشکک اگر تفاوت کند در اولیت و اولویت، و این دو، دو جهت متغایر برای تشکیک نباشند»<sup>1</sup> و این به خلاف اولویت است، پس همانا اولویت جهت دیگری است، پس همانا بودن صدق وجود بر واجب، به خاطر صدقش بر ممکن، جهت مستقل [دیگری] است برای تشکیک. و

1. رجوع کنید به ضمن کتاب حاشیه ملا عبدالله بر تهذیب تفتازانی، ص 27.

اگر این [صدق]، مستلزم جهت دیگری باشد، و آن جهت، احقّ بودن و انسب بودن صدق وجود بر واجب، از صدق آن بر ممکن باشد، به خلاف سیاهی، پس [این یعنی] همانا تفاوت نمی‌کند صدق وجود بر دو معروض مگر به واسطه احقّ بودن و اولویّت داشتن و نه شدت؛ پس همانا شدت، در حقیقت، صفتی برای عارض است و نه برای صدق مشتق بر معروض.

**من می‌گویم:** و به وسیله آن چه بیان شد، روشن می‌شود دفع ایرادی که استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سرّه) بر تفتازانی وارد کرده است، مبنی بر آن که اعتبار شدیدتر بودن غیر از اعتبار اولویّت [و نیز] اولویّت می‌باشد؛ پس عدم اعتبار، همان طور که عارض اولیّت می‌شود، شامل اولویّت نیز می‌شود.

**دوم [آن که]:** همانا انحصار تشکیک در مشتقّ، تنها در شدت و زیادت منحصر نیست، بلکه در اولیّت و اولویّت نیز داستان به همین شرح است. پس همانا علما گفته اند: به درستی که [مفهوم] وجود، در مورد دو وجود واجب و ممکن، مقول به اولویّت است.<sup>1</sup> سپس علما ذکر کرده‌اند که جاعل، وجود را وجود [نمی‌کند و] قرار نمی‌دهد؛<sup>2</sup>

1. این نکته را محقق طوسی در کتاب تلخیص المحصل، ص 99، و محقق شریف در کتاب شرح الموافف، ج 2، ص 161، و عبیدلی در کتاب اشراق اللاهوت، ص 149 ذکر کرده اند.

2. این نکته را علامه حلی در کتاب کشف المراد، ص 473 گفته است.

پس صدق وجود بر وجود ممکن، معلل به صدق وجود بر وجود واجب ((که قوی‌تر و سزاوارتر است))، نمی‌باشد، بلکه صدق موجود بر ممکن، معلل است بر صدق وجود بر واجب).

علما هم چنین گفته اند: تمام اقسام سبقت [فردی بر فرد دیگر در امری]، مقول به تشکیک از جهت اولویت است؛ پس همانا سبقت در علّیت و در طبع اولی هستند در مفهوم سبقت، از سبقت در رتبه، سبقت در شرف و سبقت در زمان، زیرا در این سه سبقت، جایز است که [فرد] سابق، متاخر شود یا سابق خود به عینه متاخر باشد، به خلاف دو سبقت در علّیت و طبع.<sup>1</sup>

**و استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سره) گفته است:** این سخن، که سخن کامل و تمامی است، دلالت می‌کند بر اختلاف حاصل شدن سبقت در معروضاتش، و این که [امر] سابق، در مورد مسئله سبقت، مقول به تشکیک باشد، و دلالت نمی‌کند بر این که سبقت، در مورد [دلالت بر] مقدمات، مقول به تشکیک باشد، همان طور که بعضی از مقادیر، لازمه بعضی از اجسام هستند، به حیثی که از بین رفتن جسم در حالی که مقدار باقی است،

---

1. رجوع کنید به کتاب شرح المقاصد، ج 2، ص 19؛ و نیز کتاب تلخیص المحصل، ص 207.

ممکن نمی‌باشد، و از این امر لازم نمی‌آید که [مفهوم] مقدار، در مورد مقادیر [مختلف]، مقول به تشکیک باشد، پس در این مسئله تامل کن. و سایر مسائلی که در مورد اولیّت و اولویّت گفته می‌شود را بر آن چه ذکر شد قیاس کن.

**سوم [آن که]:** بنا بر آن چه همین بالا گفته شد، منافاتی بین تقسیم ثنائی تشکیک به اولیّت و اولویّت نیست با مندرج کردن شدت و زیادت تحت [مقوله] اولیّت. همان طور که منافاتی ندارد که تشکیک را به تقسیم ثلاثیه، به اولیّت و اولویّت و اشدیّت تقسیم کرد، همان طور که مشهور است مندرج کردن زیادت تحت شدت، به گونه‌ای که ما این مطلب را قبلاً، در ابتدا، بیان کردیم. و نیز [منافاتی ندارد که تشکیک را به] تقسیم رباعیه به اولیّت و اولویّت و اشدیّت و نیز زیادت تقسیم کنیم، همان طور که استاد (امیر غیاث الدین منصور دشتکی قدس سرّه) در ابتدای کتاب الحاشیه این نکته را افاده کرده است.

و ما باید سخن [در این باب و مقوله] را بر آن مقدار که بیان شد، کوتاه و مختصر کنیم در حالی که می‌گوییم: «رَبِّ اشرح لی صدري \* و یسر لی امری \* واحلل عقده من لسانی \* یفقهوا قولی». پایان

و حمد و سپاس خداوند را بر فضائل بزرگ و

### گرانمایه‌اش

و درود و صلوات بر نبی او و آل بیتش، درودی  
که لایق و سزاوار فضل و کمال آنان است.





## منابع

\* قرآن كريم.

1. براون، ادوارد گرانويل، *الادب فى الايران*، تعريب: شورابى، ابراهيم امين، مكتبة الثقافة الدينية، قاهره، 1424ق.
2. الأرموى، سراج الدين أبى الثناء محمود بن أبى بكر (594-682ق)، *مطالع الانوار (طرف المنطق)*، تصحيح: ابوالقاسم رحمانى، مؤسسه پژوهشى حكمت و فلسفه ايران، عربى، تهران، 1394ش.
3. افندى، ميرزا عبد الله (1066-1130ق)، *رياض العلماء و حياض الفضلاء*، تحقيق: الحسينى، السيد احمد، المرعشى، السيد محمود، كتابخانه عمومى مرعشى نجفى، عربى، قم، 1401.
4. امين، سيد محسن، *أعيان الشيعة*، دار التعارف للمطبوعات، عربى، 11مجلد، بيروت، 1406ق.
5. ايجى، مير سيد شريف (756-816ق)، *شرح المواقف*، تصحيح: نعلسانى، بدر الدين، الشريف الرضى، عربى، أفسست قم، چاپ اول، 1325ق.

6. البغدادي، اسماعيل پاشا، هديه العارفين اسماء المؤلفين و آثار المصنفين، دار الكتب العلمية، عربي، بيروت، 1413ق.
7. بهمنيار بن المرزبان(458ق)، التحصيل، تصحيح و تعليق: مرتضى مطهرى، دانشگاه تهران، عربي، چاپ دوم، 1375هـ . ش.
8. تبريزى، مدرس(1373ق)، ریحانة الأدب، خيام، عربي، تهران، 1369ش.
9. ترحمى بهابادى، احمد، آخوند ملا عبدالله بهابادى صاحب الحاشية، انتشارات بهابادى، فارسى، چاپ اول، 1374ش.
10. تفتازانى، سعد الدين(793ق)، شرح المقاصد، تحقيق و تعليق: عبد الرحمن عميره، الشريف الرضى، عربي، 5مجلد، افست قم، چاپ اول، 1409ق.
11. تفتازانى، مسعود بن عمر(722-792ق)، تهذيب المنطق والكلام، علي قسم الكلام تعليقات جمعها عبدالقادر معروف الكردي السنندجي، مؤسسه تحقيقات و نشر معارف اهل البيت(ع)، بي تا ، بي جا.
12. التتكابنى، ايضاح الفوائد،
13. تهرانى، آقا بزرگ، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، اسماعيليان، عربي، قم، كتابخانه اسلاميه، 25مجلد، تهران، 1408ق.
14. جامى، نور الدين عبد الرحمن(898ق)، الدرّة الفاخرة في تحقيق مذهب الصوفية و المتكلمين و الحكماء المتقدمين، به اهتمام: لاهير، نيكو و موسوى بهبهانى، على، مؤسسه مطالعات اسلامى ، عربي، 1مجلد، تهران، 1358ش.
15. جرجانى، مير سيد شريف، الحواشى الشريفيّه
16. حاجى خليفه، مصطفى بن عبد الله، كشف الظنون عن أسامى الكتب و

- الفنون*، دار إحياء التراث العربي، عربي، بي تا، بيروت.
17. حسيني جلالى، سيد محمد حسين، *فهرس التراث*، انتشارات دليل ما، عربي، 2مجلد، قم، 1422ق.
18. خوانسارى، سيد محمد باقر، *روضات الجنات*، تحقيق: اسماعيليان، سيد اسد الله، دار الإسلامية، عربي، بيروت، 8مجلد، 1411ق.
19. دوانى، جلال الدين محمد، *الحواشى القديمة الجلالية* (حواشى بر حواشيه حواشى شريفيه)
20. الدوانى، جلال الدين محمد، *الطبقات الجلالية = الحواشى القديمة و الجديدة و الأجد، المخطوط.*
21. الدوانى، جلال الدين محمد، *حواشى شرح المطالع = حاشية شرح التجريد، عربي، مخطوط.*
22. دوانى، على، *شرح زندگانی (سيرة) جلال الدين دوانى* (فيلسوف شهير سده نهم هجرى)، فارسى، قم، چاپخانه حكمت، چاپ اول، 1334.
23. رازى، فخر الدين (606ق)، *المحصل*، تحقيق: اتاى، دار الرازى، عربي، عمان، چاپ اول، 1411ق.
24. رازى، فخر الدين (606ق)، *شرح الإشارات و التنبيهات*، تصحيح: نجف زاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگى، عربي، 2مجلد، چاپ اول، 1384ش.
25. رازى، قطب الدين محمد بن محمد (766ق)، *المحاكمات (ضمن شرح اشارات و تنبيهات، طوسى، خواجه نصير الدين)*، نشر البلاغه، عربي، 3مجلد، قم، چاپ اول، 1375ش.

26. رازى، قطب الدين محمد بن محمد (766ق)، تحرير القواعد المنطقية فى شرح الرسالة الشمسية، تصحيح: محسن بيدار فر، انتشارات بيدار، عربى، 1مجلد، قم، چاپ دوم، 1384ش.
27. الرازى، محمد بن محمد قطب الدين (766/776ق)، شرح مطالع الأنوار فى المنطق، كتبی نجفی، عربى، بی تا، قم.
28. الزركلى، خير الدين، الأعلام قاموس تراجم، دار العلم للملايين، 2002م، عربى، 8مجلد، رقم الطبعة 15.
29. سبكي، عبد الوهاب بن على (727-771ق)، طبقات الشافعية الكبرى، تحقيق: طناحى، محمود محمد؛ حلو، عبد الفتاح محمد، دار إحياء الكتب العربية، عربى، بی تا، قاهره.
30. شيخ الرئيس ابن سينا (428ق)، الشفاء- الإلهيات، مرعشى نجفى، تصحيح: سعيد زائد- الاب قنواتى، عربى، قم، 1404ق.
31. شيخ الرئيس ابن سينا (428ق)، المباحثات، تحقيق: بيدار فر، محسن، انتشارات بيدار، عربى، 1مجلد، قم، چاپ اول، 1371ش.
32. شيخ مفيد (413ق)، أوائل المقالات فى المذاهب و المختارات، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد، عربى، 1مجلد، قم، چاپ اول، 1413ق.
33. صدر المتألهين (1050ق)، الحاشية على الهيات الشفاء، انتشارات بيدار، عربى، 1مجلد، قم، بی تا.
34. صدر المتألهين (1050ق)، الحكمة المتعالية فى الاسفار العقلية الاربعة، عربى، 9مجلد، دار احیاء التراث، بيروت، چاپ سوم، 1981م.

## منابع 191

35. طاش كبرى زاده، احمد بن مصطفى، مفتاح السعادة و مصباح السيادة فى موضوعات العلوم، دار الكتب العلميه، منشورات محمد على بيضون، عربى، بيروت، 1422ق.
36. الطوسى، الخواجه نصر الدين(672ق)، اجوبه المسائل النصيرية(20 رساله)، به اهتمام : نورانى، عبد الله، پژوهشگاه علوم انسانى، عربى، 1مجلد، تهران، چاپ اول، 1383ش.
37. الطوسى، الخواجه نصير الدين(672ق)، تجريد الاعتقاد، تحقيق: حسنى جلالى، دفتر تبليغات اسلامى، عربى، چاپ اول، 1407ق.
38. الطوسى، الخواجه نصير الدين(672ق)، تلخيص المحصل، (ضمن 30 رساله چاپ شده از خواجه طوسى)، دار الاضواء، عربى، 1مجلد، بيروت، 1405ق.
39. عبيدلى، سيد عميد الدين(754ق)، اشراق اللاهوت فى نقد شرح الياقوت، تصحيح: ضيائى، على اكبر، ميراث مكتوب، 1مجلد، تهران، 1381ش.
40. علامه حلى(726ق)، كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، تحقيق: حسن زاده آملى، مؤسسه النشر الإسلامى، عربى، 1مجلد، قم، چاپ چهارم، 1413ق.
41. فسائى، حسن بن حسن، فارسنامه ناصرى، چاپ: رستگار فسائى، منصور، تهران، 1382ش.
42. قوشچى، على بن محمد(879ق)، شرح تجريد العقايد، منشورات رضى، بيدار، عزيزى، چاپ حجرى.

43. الكاتبى القزوينى، نجم الدين على(675ق)، الرسالة الشمسية، تصحيح: بيدار فر، محسن، عربى، 1 مجلد، انتشارات بيدار، چاپ دوم، قم، 1384ه.ش.
44. كاكائى، قاسم، غياث الدين منصور دشتكى و فلسفه عرفان: منازل السائرين و مقامات العارفين، فرهنگستان هنر، فارسى، پاييز 1387.
45. كاكائى، قاسم، «آشنايى با مكتب شيراز: مير صدر الدين دشتكى(سيد سند)»، خردنامه صدر، ش3، فروردين 1375ش.
46. موسوعة العالم الاسلامى(دانشنامه جهان اسلام)، بنياد دائرة المعارف اسلامى، فارسى، ايران، از سال 1362 به بعد.
47. اليزدى، مولى عبد الله بن شهاب الدين الحسين(981ق)، الحاشية على تهذيب المنطق، مؤسسة النشر الاسلامى، عربى، 1 مجلد، قم، چاپ دوم، 1412ق.
48. دشتكى، منصور بن محمد، مصنفات غياث الدين منصور حسيني دشتكى شيرازى، چاپ: نورانى، عبد الله، فارسى، تهران، 1386ش.
49. الدوانى، جلال الدين محمد، حاشية شرح العقائد العضية، موجود در: كتابخانه تخصصى تاريخ اسلام و ايران، چاپ سنگى، قم.

